میکرو فیلم تهیه شد

فهرست شد ... غفاریان

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب مجموعه ... فارسی عربی

مصنف

مؤلف

خطی شکسته نسخ ۲۱ و ۲۲ سطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر ... عدد اوراق ۲۷

جزء کتب درایت نجوم ... شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۲۱۱۴ ... شماره قبض

واقف سید جلال الدین تهرانی ... تاریخ وقف مرداد ۱۳۶۱

طول ۲۰/۲ ... عرض ۱۴/۵ ... شماره صفحات

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

در استخراج ممنون طالع تحویل آفتاب از برجی به برجی و طالع اجتماع و استقبال هر ماهی که باید
بر سر صفحه اوراق تقاویم نوشت طریق و ضابطه آن را در چند جای دیگر نوشته شده است
و قدری اشتباه در جمع ممنون دایره جنی و دایر مستقبل شده آنچه در اینجا نوشته میشود موافق
ضابطه و دستور درست است آن است که از برای طالع تحویل آفتاب از برجی به برجی این
با طالع تحویل سال تفاوتی دارد تفاوت آن است که در طالع تحویل حمل که طالع سال است باید
که در بعد ماضی و در بعد مستقبل ملاحظه آن ممنون که شمس مقدم چه قدر میخواهد که دقیقه نصفت رسد
لیکن باقی مانده را در بعد ماضی مینویسیم و درجه آن چه قدر میخواهد که شمس تحویل کند آن قدری که مانده است
آن قدر را در بعد ماضی مینویسیم اگر بیست و نه باشد بجای درجه صفر باید نوشت و اگر بیست و ثلث
بیست و هشت باشد الف درجه مینویسیم در بعد ماضی و در بعد مستقبل آنچه از دقیقه که در شمس موخر
هست بعینه مینویسیم و درجه را اگر چیزی نوشته باشند باید ملاحظه نمود که چه قدر است آن را
نوشت و ظاهرا درجه در شمس موخر نداشته باشد در طالع سالی و بابت درجه در جای دیگر
که طالعها مذکور شده است آن هم مذکور است و در هر یک از این دو بعد باید که بعد ماضی را
و مستقبل را در یک ضرب نمود و حاصل ضرب را باید در عدد بیست قسمت نمود و خارج
قسمت آن دو بعد را در عدد نه ضرب کرد و حاصل ضرب را داخل کرد و در جهت تحویل را
بدست آورد اما در طالعهای تحویل غیر حمل که از ثور تا حوت باشد و طالعهای اجتماعات
و استقبالات بدینحو نیست بلکه چنین که باید آن وقتی که آفتاب از برجی به برجی خواهد
رفت یا آن وقتی که اجتماع واقع میشود یا استقبال میشود باید ملاحظه نمود که درجه وقت میشود
البته در میان دو نصف النهار واقع خواهد شد یا روز است یا شب از هر وقتی که باشد
در میان دو نصف النهار است یک نصف النهار مقدم است و یک نصف النهار موخر
پس باید که نصف النهار مقدم را شمس مقدم نوشت و حرکت آفتاب آن روز را در تحت

شمس مقدم نوشته و حرکت آفتاب روز بعد را در تحت شمس مؤخر نوشته و در میان این دو روز
بهبت گرفته یعنی حرکت آفتاب مقدم را از حرکت آفتاب مؤخر نقصان نمود آنچه بماند آن باقی
مانده بهبت شمس مقدم و شمس مؤخر است باید بهبت نوشت و در تحت بهبت نیز عدد
باقی مانده را نوشته و ساعت نصف النهار روز مقدم را هم در پهلوی بهبت نوشت
و بعد از ساعت نصف النهار باید بعد جایی نوشته و در تحت بعد جایی باید که از نصف النهار
روز پیش تا وقت تحویل یا وقت اجتماع یا وقت استقبال هر کدام را که طالع آن را اخراج
مینمائی باید نوشت یعنی باید دید که آن تحویل یا اجتماع یا استقبال در چه وقت واقع میشود در روز یا
در شب اگر در روز است باید ملاحظه نمود که در روز اول واقع میشود در روز دوم در هر وقتی که باشد
از روز یا از شب ملاحظه نمای که در چند ساعت نوشته اند که تحویل یا اجتماع یا استقبال میشود فرضا در
روز مقدم که روز اول باشد واقع میشود و از روز اینکه گذشته است در اینجا تحویل را مثال میآوریم
اجتماع و استقبال هم از این قرار است ساعت نصف النهار روز اول اینست ب وهه
و تحویل را در صفحه تقویم در حاشیه آن چنین نوشته اند با سه ه لو حو ح ل یعنی تحویل شمس در برج
سنبله در روز جمعه که روز اول است هشت ساعت و سی و سه دقیقه که از روز جمعه میگذرد تحویل
میشود پس معلوم است که بعد از نصف النهار روز جمعه تحویل میشود باعتبار آنکه ساعت نصف النهار
آن روز ق هه است باید که ساعت نصف النهار را از ساعت تحویل نقصان نمود آنچه باقی
میماند آن باقی مانده را باید که در تحت بعد جایی نوشت که آن قدر که باقی مانده است از نصف
النهار که میگذرد تحویل میشود چون ما ساعت یکشبانروز را میخواهیم و از اول نصف النهار روز
اول تا باول نصف النهار روز دوم یکشبانروز است که بیست و چهار ساعت تمام باشد و چنان
نقصان میکنیم هه را از لج نمیتوانیم یکی از همین او که از ح باشد میآوریم و شصت اعتبار
میکنیم هه را از شصت نقصان میکنیم ه میماند او را با لج جمع میکنیم ح میشود و بعد از
لز ق از ک نقصان میکنیم الف میماند پس در زیر بعد جایی باید که نوشت ا ح ل

وباید

۲

و باید که آنچه در زیر بعد جایی نوشتی آن را از بیست و چهار نقصان نمود آنچه میماند آن باقی مانده را در زیر
بعد مستقبل نوشت که مجموع این دو بعد را که جمع میکنیم بیست و چهار ساعت درست باشد از این قرار
باید کرد که ح را از شصت نقصان میکنیم لب باقی میماند و الف را از کج نقصان کند باقی میماند
کب در زیر بعد مستقبل باید نوشت کب لب این هر دو را که جمع میکنیم بیست و چهار ساعت میشود و اگر
تحویل در شب واقع شود بدینجو با سه لو ح هه تحویل شمس در برج سنبله در شب شنبه هشت و چهل و پنج
دقیقه که میگذرد از شب شنبه تحویل میشود در صورتی در شب واقع شود باید که ساعت نصف النهار
روز مقدم را با ساعت تحویل جمع نمود و در تحت بعد جایی نوشت ساعت نصف النهار روز پیش شود وهه
و ساعت تحویل شود ح هه بدینجو که هه را با هه جمع نمودیم شصت را رفع کردیم ی ماند یک رفع را
با ح و با ق جمع نمودیم شد مه پس در زیر بعد جایی باید نوشت که مه ی و این را از کد
نقصان نمودیم ماند باقی ح ی این را در زیر بعد مستقبل باید نوشت این هر دو را که جمع میکنیم
کد ساعت تمام میشود و اگر تحویل در روز دوم واقع شود پیش از نصف النهار که اگر بعد از
نصف النهار باشد در روز دوم در این صورت میشود باعتبار آنکه بعد از نصف النهار که واقع
در روز دوم آن روز اول خواهد بود باعتبار آنکه از اول میشود نصف النهار روز اول تا باول
نصف النهار روز دوم یکشبانروز است پس در صورتی که تحویل در روز دوم قبل از ظهر واقع
شود باید که ساعت نصف النهار روز مقدم را با ساعت تمام شب و ساعت تحویل جمع نمود
و مجموع را در زیر بعد جایی نوشت و آن قدر که باقی میماند از تحویل تا اول نصف النهار آن روز
تحویل که روز دوم است آن را در زیر بعد مستقبل باید نوشت و امثال آن اینست که ساعت بعد جایی را
از بیست و چهار نقصان نماید از آنچه باقی ماند در بعد مستقبل باید نوشت و در روز جمعه تحویل چنین
با سه ص ح و یعنی تحویل شمس در برج سنبله روز شنبه چهار ساعت و شش دقیقه که میگذرد از
تحویل میشود و ساعت نصف النهار روز مقدم که در روز جمعه باشد اینست وهه ساعت تمام روز جمعه
اینست لد این را از بیست و چهار نقصان نمودیم ساعت تمام شب شنبه شد این کد

و ساعت تحویل بود این ب و که چهار ساعت و شش دقیقه بود باشد پس باید که درین صورت
ساعت نصف النهار روز مقدم را که بود و هه و ساعت تمام شب شنبه را که بود ے ل و
ساعت وقت تحویل که بود ب د این سه میشود که جمع نمود و در زیر بعد ماضی نوشت جمع کردیم شد
کا کا که بیست و یک ساعت و بیست و یک دقیقه شد در زیر بعد ماضی باید نوشت و در زیر بعد مستقبل
باید که انچه مانده است بعد از ح ق که چهار ساعت و شش دقیقه که از روز دوم یکشنبه درگذرد
میشود بعد از این چهار ساعت و شش دقیقه انچه مانده است تا اول ظهر باید ابتدا نوشت
و ساعت نصف النهار روز دوم که شنبه باشد و هو بود ق که از هو نقصان نمودیم [illegible] مانده
و [illegible] را از ق که نقصان نمودیم [illegible] ماند که در زیر بعد مستقبل باید نوشت - م که دیگر از این
اب [illegible] بیست بعد ماضی را از بیست و چهار نقصان نمود انچه بماند در زیر بعد مستقبل نوشت [illegible]
و چون دو بعد که با هم جمع نمود ساعت شبانروزی درست باشد و انچه در زیر بعد ماضی و در زیر بعد مستقبل
نوشته میشود درین طالعها ساعت بعد ماضی و ساعت بعد مستقبل است و در طالع تحویل انچه در زیر بعد ماضی
و مستقبل نوشته میشود که از دقیقه شمس مقدم تا شصت مانده مینویسیم و در مستقبل انچه از دقیقه شمس مؤخر همه
بعینه مینویسیم [illegible] بعد ماضی و بعد مستقبل و در انجاها که ساعت را ملاحظه مینمائیم و مینویسیم ساعت بعد ماضی
و مستقبل است و از انتقال نوشته میشود از برای یاد داشت صورت نوشتن هر یک را مینویسیم [illegible]
باید که شمس مقدم و شمس مؤخر نوشت و [illegible] را گرفت و نوشت و ساعت نصف النهار را نوشت و بعد ماضی و بعد مستقبل

شمس مقدم | شمس مؤخر | [illegible] | [illegible] | بعد ماضی | بعد مستقبل | جزو البعد ماضی | جزو البعد مستقبل

یا ح د | یا ط د | ا ا | ه ا

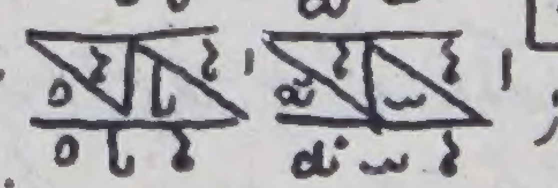

شمس مقدم را که حرکت افتاب در روز [illegible] پیش بود نوشتیم و شمس مؤخر را که حرکت
افتاب در روز بعد بود که روز دوم باشد نوشتیم و در میان این دو شمس تفاوت را گرفتیم که [illegible] شد و ساعت
بعد ماضی را در عدد تفاوت دو شمس ضرب کردیم [illegible] این که مثالست چنین اتفاق تحویل از برجی به برجی در نظر نبود
و در صفحه پیش بنا را بر تحویل گذاردیم و این مثال که نوشته شده است از استقبالی است و مطلقا تفاوت
نمیکند در هیچ یک از تحویل و اجتماع و استقبال مگر در تحویل که حرکت شمس مقدم ح کط ع و شمس مؤخر [illegible]
چنین در تحویل در اخر هر برجی پیدا شد اینست و الف [illegible] بعد از اتمام این مثال از تحویل و اجتماع هم نوشته

خواهد

خواهد شد و استقبال در شب واقع شده است بایین ساعت ل د ر پس این ساعت را با ساعت نصف النهار جمع کردیم
شد ساعت بعد ماضی در اینجا ب ه این را از بیست و چهار نقصان نمودیم شد ساعت بعد مستقبل یا ه هر ساعت بعد را املا
٢٤ ساعت درست بود ساعت بعد ماضی را در عدد تفاوت ضرب کردیم شد حاصل ضرب ٤ ب ه و ساعت بعد مستقبل را
هم در عدد تفاوت ضرب کردیم شد حاصل ضرب این ٤ یا ه و حاصل ضرب ساعت بعد ماضی را در کد قسمت نمودیم شد
خارج قسمت ل د ر و حاصل ضرب ساعت بعد مستقبل در کد قسمت نمودیم شد خارج قسمت کر لا پس خارج قسمت بعد ماضی
بر حرکت شمس مقدم افزودیم شد شمس وقت استقبالی که این باشد [illegible] و خارج قسمت بعد مستقبل را
یا ح لط
از حرکت شمس مؤخر کم کردیم شد بعینه همان [illegible] و خارج قسمت را جزو البعد گویند از بعد ماضی جزو البعد ماضی و از مستقبل جزو البعد مستقبل
و بعد از اینکه شمس وقت مطلوب بدست آمد باید که باز ساعت بعد ماضی را و ساعت بعد مستقبل هر یک را در عدد
له ضرب نمود و حاصل ضرب هر یک را [illegible] دایر کرد باید نمود و باید که حاصل را که

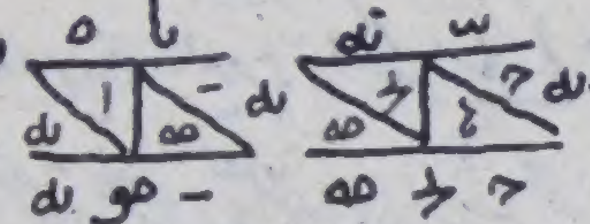

در تحت شبکه نوشته شود عدد اول را که از فوق اول [illegible] شبکه است ابتدا
هر یک شصت حساب نمود اگر یکعدد است شصت و اگر دو عدد است دو شصت و همچنین انچه باشد از هر دو شبکه را
چنین باید کرد و عدد اول را که شصت گرفتیم باید که عدد دوم از شبکه را با او جمع نمود و عدد سیم از شبکه بعینه
نوشت در بعضی جاها عدد دوم را علیحده نوشتیم البته غلط است و تفاوت فاحش میکند از هر دو شبکه را چنین
باید کرد البته در اینجا که حاصل ضرب شد ح لے هه عدد اول که ح است که شصت میشود یکصد و هشتاد و عدد دوم
که لے است با او باید جمع نمود میشود یکصد و نود و سه و عدد سیم را باید بعینه نوشت که هه باشد در بعضی جاها علیحده
میکردیم چنین قف لے هه این البته غلط است و حاصل ضرب بعد مستقبل شد - هو له عدد اول دو است
دو شصت یکصد و بیست جمع نمودیم با هو که عدد دوم است شد یکصد و شصت و شش و رقم سیم را بعینه نوشتیم که له
باشد پس باید که دایر ماضی نوشت و در تحت او این را قصو هه و دایر مستقبل نوشت و در تحت او این را
قسو له و بعد از باید که رجوع بزیج نمود در صفحه مطالع بعکس مستقیم و دید که شمس وقت مطلوب را چه برج و چه
درجه هست درین صفحه زیج در جدول برج مطلوب [illegible] درجه او انچه باشد از ارقام باید برداشت و در
مطالع بعکس مستعمل نوشت و این ارقام نوشت در اینجا شمس وقت مطلوب که شمس وقت استقبال باشد برج حوت بود
و درجه او ح بود در زیج در صفحه مطالع بعکس مستقیم رجوع نمودیم در جدول برج حوت و در سطر ح این
ارقام بود مطالع بعکس مستقیم نوشتیم و ارقام را در تحت او نوشتیم سط م ل بعد از نوشتن این باید که
دایر ماضی را جمع نمود با ارقام تحت مطالع بعکس مستقیم و انچه مطالع طالع میاید و در زیر ارقام جمع نمود نوشت
لا چنین دایر ماضی [illegible] رقم دار و ارقام مطالع بعکس مستعمل سه رقم دارد رقم اخر مطالع را باید بعینه نوشت

برین نحو که دایر ماضی بود قصحه و مطالع بعکس مستقیم بود سطم که جمع کردیم که اولا باید
رقم اخیر مطالع بعکس مستقیم را نوشت از اخر جمع میکنیم ید را نوشتیم قه را با م جمع کردیم و شصت را
از او رفع کردیم که قه را نوشتیم یکی رقم را اضافه قصح کردیم و او را با سط جمع کردیم شد
دویست و شصت و سه این ارقام جمع شده را در زیر مطالع طالع بلد باید نوشت
بر نحوی که مطالع طالع بلد ذسج که ید و جهت تمرین صحت عمل هر گاه دایر مستقبل را از ارقام
مطالع بعکس مستقیم نقصان نمائیم باز همان نحو که از جمع معلوم دایر ماضی شده بود دایر مستقبل
بود قسو له باز ید را بعینه نوشتیم و نه را از م کم نمودیم شد ماند له و دیگر قسو را
از دو که سیصد و شصت باشد کم نمودیم ماند ذسج چنین از ارقام مطالع بعکس مستقیم درانجا
بنمود از دو را اوردیم و بعد از انکه مطالع طالع بلد معلوم شد باید رجوع نمود از ان
صفحه که بجهة عرض اصفهان نوشته چنین در صفحات این طالع را میساختیم و در ان صفحه
ملاحظه نمود که در کدام جدول ارقام مطالع طالع بلد را میابیم در ان جدول که یافت
شود باید دید که ان جدول از چه برج است طالع نوشت و در زیر طالع ان برج را نوشت
و دید که ارقام یافت شده در ان جدول مقابل چه درجه است در پهلوی صفحه زیج ان درجه را
در زیر طالع در پهلوی ان برج مطلوب نوشت در اینجا در صفحه عرض اصفهان در جدول
برج قوس راست درجه ید ارقام مطالع طالع بلد را یافتیم نوشتیم الطالع ید
و بعد از این باید که در زیج در صفحه مخصوص مطالع البروج بعکس مستقیم رجوع نمود و بدستور
طالع باید که دید در ان صفحه بعکس مستقیم در هر جا ان که ارقام مطالع طالع بلد را
که یافتیم باید دید در چه جدول یافت شده است و نام کدام برج در ان جدول نوشته اند
و در است چه درجه یافت شده عاشر نوشت و در زیر عاشر ان برج مطلوب را نوشت
و در پهلوی ان برج ان درجه را در اینجا در صفحه مطالع بعکس مستقیم در جدول برج سنبله
راست درجه یو ارقام مطالع طالع بلد را یافتیم نوشتیم العاشر ه کب بعد از این
اصل طالع بدست آمد که چه برج و چه درجه است باید که باز در زیج در صفحه مطالع البروج
بعکس مستقیم رجوع و در جدول برج طالع و در است درجه طالع ذیچه از ارقام که باشد
باید

۴

باید که ان ارقام در مطالع بعکس مستقیم درجه طالع نوشت و ان ارقام مطلوب را در زیر ان نوشت
در اینجا چون طالع را برج قوس امد و درجه او ید آمد در زیر ارو صفحه مطالع بعکس مستقیم
رجوع نمودیم در جدول برج قوس و در است درجه ید از ارقام این را یافتیم نوشتیم
مطالع بعکس مستقیم درجه طالع شل کا و این را که نوشتیم باید که نصف قوس النهار
نوشت باید که الجزء ارقام که در مطالع طالع بلد داری انرا نقصان نمود از ارقام مطالع
بعکس مستقیم درجه طالع و از اخر کم نمود الجزء بماند در زیر نصف قوس النهار نوشت بدین نحو
که مطالع طالع بلد رکه بود ذسج که ید این را از مطالع درجه طالع نقصان نمودیم که ید از
ذ میتوان یکی از ق گرفتیم و از او ید را نقصان نمودیم باقی ماند از شصت و شش مح او را
نوشتیم در زیر نصف قوس النهار و دیگر کا که الف او گرفتیم [illegible] ماند که را از او میتوان
بمیم نمود یکی از [illegible] گرفتیم که از هشتاد نقصان نمودیم ماند نه و دیگر ذسج را که از مطالع بلد است
از شل یکی گرفتیم که در یمین کا بود شل ماند ذسج از او نقصان نمودیم ماند عه پس در زیر
نصف النهار نوشتیم این باقی ماندها را عه نه مح باشد و باید که لفظ ثلثه نوشت و الجزء
در زیر نصف قوس النهار نوشته شده است او را از اول باید گرفته بر سه قسمت یعنی سه رسد
نمود و الجزء باند در زیر ثلثه نوشت بدین نحو که عه را بر سه رسد کردیم هر رسدی شد که را نوشتیم
یعنی یک رسد را در زیر ثلثه نوشت
ه عدد باقی میماند از عه چون بر سه رسد کردیم سه که میشود هفتاد و پنج ان ه عدد را البته به یعداد
هر عدد را شصت میکنیم ه شصت را بر سه رسد کردیم رسدی ق میشود و نه را هم سه رسد کردیم
رسدی ج میشود با ق جمع نمودیم قج شد و یک عدد از نه ماند او را البته به عدد اش که شصت باشد
شصت گرفتیم رسدی ک شد و مح را سه رسد کردیم یو شد با ک جمع کردیم لو شد ه عدد ماند
چون در زیر هر یک سه رقم مینوشتیم ان ه عدد را طرح کردیم و الا میتوانست که ان ه عدد که بر سه رسد
کرد و اخر که رقم چهارم باشد در زیر ثلثه چهار نوشت که رسد یک ثلث باشد پس از انجا در زیر
ثلثه نوشتیم که قج لو بعد از نوشتن ثلثه که معلوم کرد رسد ثلث چه رقمها میشود باید که

باید که آنچه در زیر ثلثه داری لس را افزود بر رقمهای زیر مطالع طالع بلد آنچه لو لا از آن افزود
مطالع حادی عشر نوشت و در زیر اولین رقمهای افزوده را نوشت. بر نحو که مطالع طالع بلد لو
ذ سح که ح در رقمهای زیر ثلث لو که ع لر پس لر را اضافه ح کردیم شد ه و یکی ح را
اضافه که کردیم و شصت را رفع کردیم که را نوشتیم یک رفع را با که اضافه ذ سح کردیم شد
دویست و هشتاد و نه در زیر مطالع حادی عشر نوشتیم ذ فط که ه و باز باید که رقمهای ثلثه را
اضافه رقمهای مطالع حادی عشر نمود و مطالع ثانی عشر نوشت از آخر اضافه نمود کر را اضافه
ه نمودیم و شصت را رفع کردیم کر را نوشتیم در زیر مطالع ثانی عشر یک رفع را اضافه نمود و او را
اضافه که نمود و یکی را رفع کردیم اضافه بر رفع را که کب باشد نوشتیم و یک رفع را اضافه که نمودیم
و او را با ذ فط جمع نمودیم شد سیصد و پانزده در زیر مطالع ثانی عشر نوشتیم شیه کب کر
و بعد از اینکه این دو مطالع را معلوم کردیم باید که عدد شصت را اضافه رقمهای مطالع
ثانی عشر نمود لا از اول اضافه نمود اگر بدور رسد که سیصد و شصت باشد باید طرح کرد اگر
اضافه بدور رسیده باشد در زیر مطالع ثانی نوشت و الا نه بعد نوشته در اینجا که عدد شصت را
اضافه رقمهای مطالع ثانی عشر نمودیم از دور بیشتر لو دور را از او طرح نمودیم اضافه بر
دور را در زیر مطالع ثانی نوشتیم که لو یه کب کر و بعد از این باید که عدد یکصد و بیست را
اضافه رقمهای مطالع حادی عشر نمود و آنچه لو باز از اول اضافه نمود آنچه لو اگر بدور رسد طرح
و اضافه بدور اگر باشد نوشت و اگر بدور نرسد از مطالع ثانی و ثالث آنچه باشد باید نوشت
در اینجا اضافه نمود عدد یکصد و بیست را به مطالع حادی عشر شد از دور زیادتر دور را طرح کردیم
و اضافه را نوشتیم که این باشد ط که ه و بعد از معلوم شدن این چهار مطالع باید
که در زیر هر یک از این چهار مطالع مرکزی نوشت که مرکز حادی عشر و مرکز ثانی عشر و مرکز ثانی
و مرکز ثالث و رجوع به زیج نمود و در زیج ارقام صفحه مطالع البروج بعیک مستقیم ملاحظه نمود که
در آنجا به ترتیب اول رقمهای مطالع حادی عشر دید که در چه جدول موافق میابیم آنجا

که موافق

٥

که موافق شد یا قدری کمتر هم باشد ارقام زیج از ارقام مطالع حادی عشر باید دید که در آن جدول کدام
نام چه برج نوشته اند آن برج را باید که در زیر مرکز حادی عشر نوشت و در آن کدام درجه موافق شده است
آن درجه را هم در پهلوی زیج نوشت در اینجا مرکز حادی عشر ارقام مطالع حادی عشر لو ذ فط که ه
در زیج در صفحه مطالع البروج بعیک مستقیم ملاحظه نمودیم در جدول برج میزان است درجه ح موافق یافتیم
در زیر مرکز حادی عشر نوشتیم برج میزان بدرجه ح و ح و باز در زیج همان صفحه زیج ارقام مطالع ثانی عشر را
که لو شیه کب کر در جدول برج عقرب در آنست درجه یه موافق شد در زیر مرکز ثانی عشر نوشتیم برج
عقرب را بدرجه یه د س باز در آن صفحه زیج ارقام مطالع ثانی را که لو یه کب کر ملاحظه نمودیم
در جدول برج جدی است درجه یه موافق یافتیم در زیر مرکز ثانی نوشتیم برج جدی بدرجه یه
ط یه باز در همان صفحه زیج ارقام مطالع ثالث ملاحظه نمودیم در جدول برج دلو است درجه
لو موافق شد نوشتیم در زیر مرکز ثالث برج دلو بدرجه لو ح لو پس شش مرکز را استخراج نمودیم از آنجا
در هر طالع چنین باید که و مقابل هر مرکزی را باید نوشت که دوازده خانه تمام شود و صورت نوشتن این است

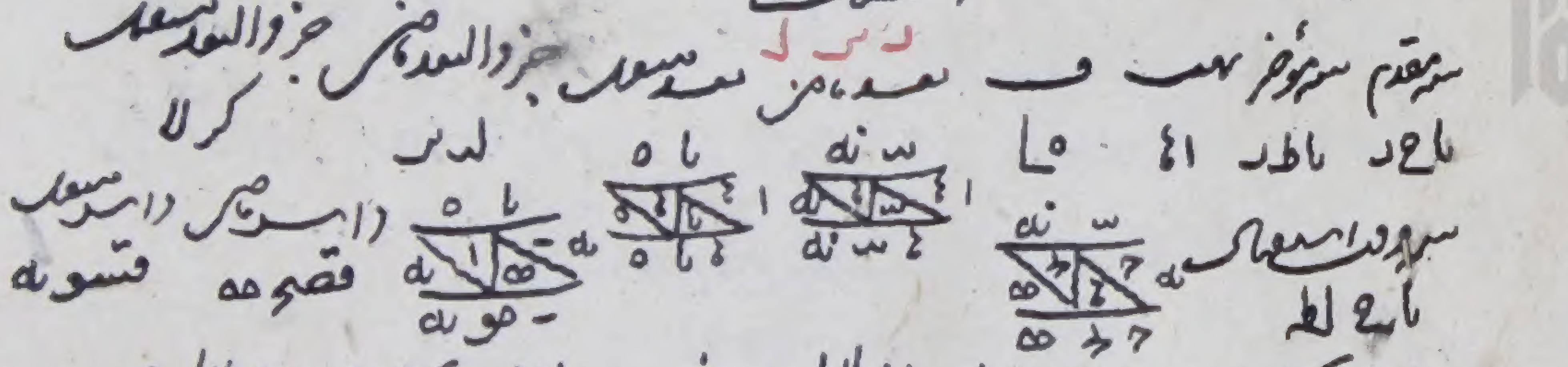

مطالع بعیک مستقیم — مطالع طالع بلد — الطالع العاشر — مطالع بعیک مستقیم درجه طالع — قوس العاشر

مطالع حادی عشر ذ فط که ه — مطالع ثانی عشر شیه کب کر — مطالع ثانی یه کب کر — مطالع ثالث ط که ه

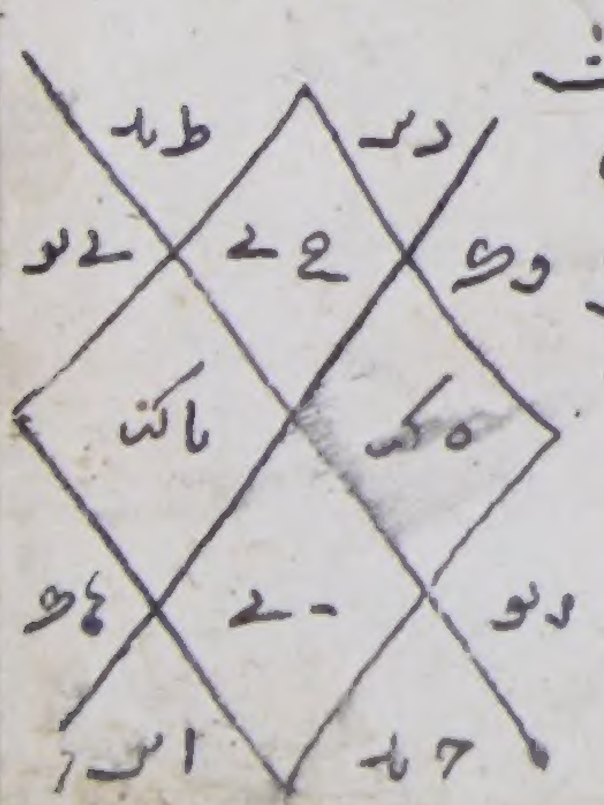

طالع تحویل آفتاب در برج قوس که ساعت ... بود از شب

شمس مقدم | شمس مؤخر | بهت | ف | عدد بعد ماضی | عدد بعد مستقبل | جزو البعد ماضی
د کط ا | ج ٤ لط | اا | ه و | | | ح که

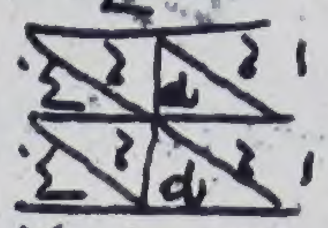

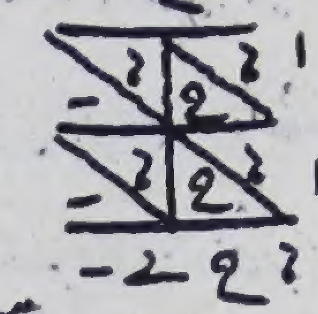

جزو البعد مستقبل | شمس وقت تحویل | مطالع الفلک مستقیم
م لـ | د کط ٤ | شکوهه ٤

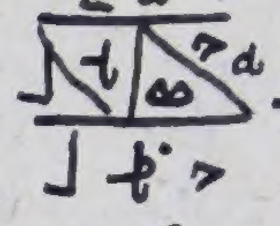

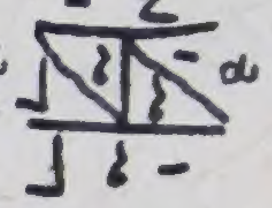

الطالع | مطالع طالع بلد | داسه مستقبل | داسه ماضی
قن به ٤ ح با | ذ لط ٤ ا | ق ح ٤ ا

العاشر | مطالع الفلک مستقیم در جه طالع | قوس النهار | ف | بلسه | مطالع حادی عشر | مطالع ثانی عشر
با کو | قصا ٤ د | به با لو | له ح ش | قکا ٥ ح | قنو ند س

مطالع ثانی | مطالع ثالث | محرک حادی عشر | محرک ثانی عشر | محرک ثانی | محرک ثالث
ثلو ند س | تجا ٥ ح | ا د | ح ـ | د د | د کط

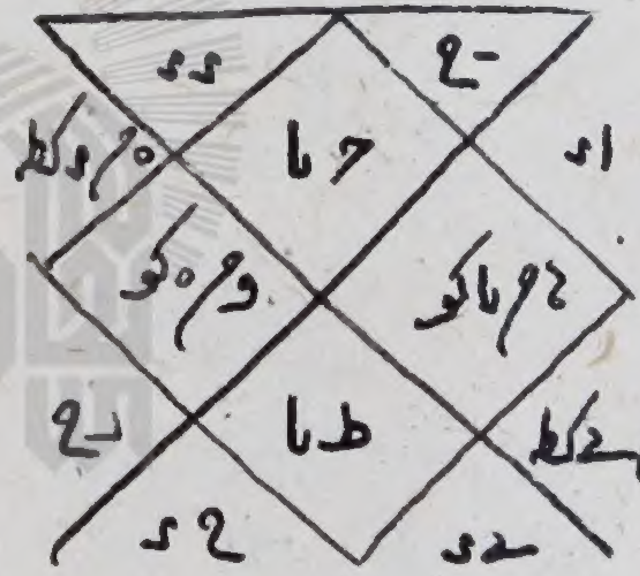

طالع اجتماع در ساعت ... در بعد میشد

شمس مقدم | شمس مؤخر | ف | عدد بعد ماضی | عدد بعد مستقبل | بهت م ٤
ح کو لو | ح کر ند | د لو | لح کو | ٤ لـ

جزو البعد ماضی | جزو البعد مستقبل

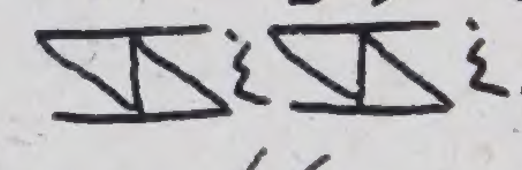

لو ٤ | ٤ ـ

شمس وقت اجتماع شد | مطالع الفلک مستقیم بود
ح کر ند | تط ح ا

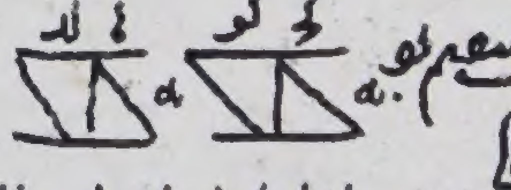

داسه ماضی شد | داسه مستقبل شد | مطالع طالع بلد شد | الطالع | العاشر | مطالع الفلک مستقیم العاشر بود
شنا لـ | ج ا | ذ ٤ ح ٤ | و ر ح ط | ذ فه لط ص

قوس النهار بود | بلسه | مطالع حادی عشر | مطالع ثانی عشر | مطالع ثانی بود | مطالع ثالث شد
فه له حه | ا لانه | نیا له ح | زین د ع | شنس د ع | شیح له ح
 | | محرک | محرک | محرک | محرک
 | | ح لو | ه لو | د ط | ح ط

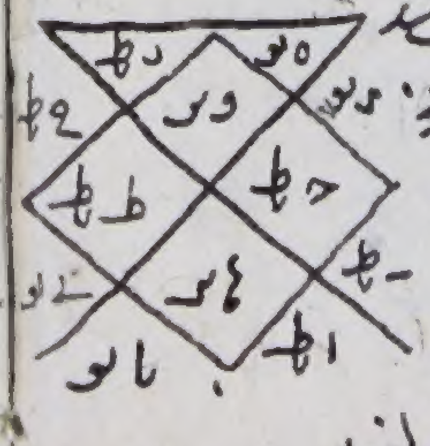

هم بکار از طالعها رانیز منتهی ... صورت این نوشتیم که ازنت د نزد ... اجتماع ... از ... اجتماع ... از اجتماع ... تحویل ... که در وقت رجعتی طالعها ... که در نظر باشد ... اعتبار ... غلط ... صورت ...

بنابر این اتفاق رجعتی که در وقت اجتماع طول شمس از خاطر محو میشد این امرى را که در نظر دارد ذکر نمیت الحقاين

باید که شمس مقدم را از شمس مؤخر نقصان نمود و آنچه باند در زیر بهت نوشت که این بهت این دو شمس خواهد بود و ساعت نصف النهار روز مقدم را باید نوشت و از نصف النهار مقدم تا وقت این تحویل یا اجتماع یا استقبال هر کدام که باشد باید دید که قدر میشود آنرا در زیر بعد ماضی نوشت و آنرا از بیست و چهار نقصان نمود آنچه ماند در زیر بعد مستقبل باید نوشت و هر یک از بعد ماضی و بعد مستقبل را در عدد بهت ضرب نمود و حاصل ضرب را بر بیست و چهار قسمت نمود آنچه خارج قسمت شود از بعد ماضی جزو البعد ماضی خواهد بود و از بعد مستقبل جزو البعد مستقبل و باید که جزو البعد ماضی را بر شمس مقدم افزود آنچه شود شمس وقت مطلوب خواهد بود و چنانچه مرین قسمت جزو البعد مستقبل را از شمس مؤخر کم شود باز همان شود و الا در صورت اختلاف غلط خواهد شد در عمل اشتباه شده و از سر شود پس وقتی که شمس وقت پس وقتی که شمس وقت مطلوب را بدست آورد باید که رجوع بزیج نمود درین زیج در دو صفحه مطالع البروج بفلک مستقیم باید ملاحظه که شمس وقت مطلوب را چه برج و چه درجه است درین دو صفحه این برج را باید نمود و درست درجه این بو باید دید که از ارقام چه چیز دارد آنچه ارقام درین جدول برج شمس مطلوب و درست درجه این هست باید برداشت و مطالع الفلک مستقیم نوشت و در زیر اول این ارقام یافته شده را نوشت و بعد ازین باید که ساعت بعد ماضی را که این است که زیر بعد ماضی نوشته که از نصف النهار مقدم تا وقت این نظر یا تحویل آنچه شود که در بعد ماضی مینویسی آنرا ضرب شکر باید نمود و در ... ضرب شکر کرد هم از بعد ماضی را و هم از بعد مستقبل را هر دو را در عدد ... ضرب شکر نمود حاصل ضرب را دایر کرد از بعد ماضی دایر ماضی و از بعد مستقبل را دایر مستقبل و عدد خانه اول خیک باید که نصف گرفت و با رقم دوم جمع نمود و رقم سیم بعینه علیحده نوشت که اگر رقم دوم علیحده نوشته شود غلط است هر دو دایر چنین باید کرد و فرضا حاصل ضرب شکر اینست از بعد ماضی ح ح هه باید که چنین نوشت از برای دایر ذ کر هه اگر چنین نوشته شود غلط قف ح هه باید چنین بلکه اینست که ذ کر هه و از بعد مستقبل هم چنین کرد و فرضا که مطالع الفلک مستقیم این باشد سط م لـ چه این سه رقم است و دایر دو رقم است که اولیت و ثانیت و سیک است هه علیحده پس باید که آ را بعینه نوشت و هه را با م جمع نمود و زیاده بر شصت را نوشت و شصت را رفع نمود ذ کر هه را با یک رفع اضافه سط نمود و آنچه شود نوشت اگر باید در زاید طرح نمود و زیاده برو را نوشت و آنچه شود یعنی دایر ماضی را که ارقام مطالع الفلک مستقیم اضافه مینمائیم و آنچه میشود مطالع طالع بلد مینویسیم که در اینجا اینست ذ صح که لـ این را معلوم باعتبار آنکه دو دایر ماضی و مستقبل اگر این شود که رقم دوم حاصل ضرب را علیحده ... نیم و جمع ... مینمودیم با مطالع الفلک مستقیم و غلط میشد باید که چنین کرد و دایر مستقبل را هر گاه از مطالع الفلک مستقیم کم نمائیم همان شود و اگر اختلاف کند غلط است و مطالع طالع را که بدست ... باید که رجوع نمود

پس چون که مطالع بعیکب مستقیم را از زیج که بیرون نوشتیم و دایره ضمیر را که نوشتیم و دایره ضمیر را
که جمع کردیم با مطالع بعیکب مستقیم آنچه شد جمع این را از جمع را که در زیر مطالع طالع بلد
بنویسیم و مطالع طالع بلد که معلوم شد باید رجوع نمود از زیج در دو صفحه مطالع البروج
بعرض اصفهان رجوع نمود و در آن دو صفحه نگاه باید کرد که در کجا ارقام زیج موافق میشود با
ارقام مطالع طالع بلد در آنجا که موافق میشود دید که در کجا موافق شده است در آن جدول که موافق
شده است به پایین که در آن جدول چه برج نوشته اند آن برج طالع بنویس و در راست
درجه که موافق شده است آن درجه را در پهلوی آن برج طالع بنویس آن درجه را و بعد از
آن باید که رجوع نمود در زیج در دو صفحه مطالع البروج بعیکب مستقیم رجوع نمود و در آن دو صفحه
به پایین که در کجا ارقام آن زیج با ارقام مطالع طالع بلد موافق میشود از آن جدول که موافق
شد به پایین چه برج در آن جدول نوشته اند آن برج را عاشر بنویس و در راست آن درجه که موافق
شده است آن درجه را در پهلوی برج عاشر بنویس و بعد از معلوم نمودن طالع که چه برج
و چه درجه است طالع باز در زیج رجوع نما باز در آن دو صفحه مطالع البروج بعیکب مستقیم
و آن برج طالع را پیدا کن و در راست درجه طالع آنچه باشد از ارقام آن ارقام را در زیر
مطالع بعیکب مستقیم درجه طالع بنویس و ارقام مطالع طالع بلد را از مطالع بعیکب مستقیم
درجه طالع نقصان نما آنچه بماند در زیر نصف قوس النهار بنویس و آنچه در زیر نصف
قوس النهار نوشته اند از اول سه [illegible] را در تحت ثلثه بنویس و آنچه در زیر
ثلثه نوشته اند اضافه ارقام مطالع طالع بلد بنویس که نوشته نما آنچه شود آن را در زیر
مطالع حادی عشر بنویس و باز ارقام ثلثه اضافه ارقام مطالع حادی عشر کن آنچه شود
آن را در زیر مطالع ثانی عشر بنویس از او اضافه کن و عدد شصت را اضافه نما
با ارقام مطالع ثانی عشر آنچه شود آن را در تحت مطالع ثانی بنویس و عدد یکصد و بیست را
در ارقام مطالع حادی عشر اضافه نما آنچه شود در زیر مطالع ثالث بنویس و اینچ

چهار مطالع که بدست آوردی در زیر هر یک مرکز بنویس و ارقام مطالع را ملاحظه کن از
زیج در دو صفحه مطالع البروج بعیکب مستقیم و به پایین که در کجا آن ارقام را موافق میبابی
از هر جدولی که موافق یافتی به پایین که برج در آن جدول نوشته اند آن برج را در زیر هر مرکز
آن مطالع بنویس و در راست آن درجه که ارقام را موافق یافتی آن درجه را در پهلوی آن
برج بنویس و بدین ترتیب شش خانه از زایچه را استخراج نمودی که یکی طالع باشد و دوم
و سوم عاشر و چهار مرکز پس مقابل هر یک از این شش خانه خانه مقابلش را بنویس که
از این قرار است استخراج طوالع هر یک از طالعها بدینجواست که مذکور شد باید که
دانست این استخراج برج و درجه هر خانه از زایچه معلوم میشود لا دقیقه اگر خواهد کسی که
که از برای هر خانه دقیقه را معلوم نماید باید که تعدیل کند و طریق تعدیل کردن این است
که باید اولا در زیج هر جدولی که ارقام آن مطالع را موافق یافتی که برج و درجه را گرفتی
باید ارقام زیج را از ارقام آن مطالع نقصان نمایی آنچه ماند نگاه داری و باز ارقام
زیج را که آن سطری که موافق بود آن سطر موافق از سطر بعد از خودش نقصان کن آنچه بماند آن را
نگاه داری پس آنچه را که مانده بود از نقصان نمودن ارقام زیج از ارقام مطالع اینها را بر سر
جدول قسمت بنویس و آنچه مانده بعد از نقصان نمودن سطر اول زیج از سطر دوم اینها در پای
جدول قسمت بنویس و به پایین که چه عدد در پای جدول نوشته در جدول ستین در جدول آن عدد
ملاحظه کن که آن عددی را بر سر جدول نوشته چه عدد است عددی میخواهی که توانی از او نقصان
نمایی که در کجای آن جدول که چنین رقمی پیدا به پایین که در راست چه عدد در پهلوی صفحه ستین
در صفحه جدول ستین در آن جدول عددی که بپایین جدول قسمت نوشته فرضا عدد ۵۳ در پای
جدول [illegible] قسمت نوشته شده است باید در جدول ستین رجوع نمایی در جدول عدد ۵۳ و عددی
میخواهی که توانی از عددی که بر سر جدول قسمت نوشته است تو آن نقصان نمود لا چنین عددی را
باید یافت که هر گاه کنیم از عدد سر جدول قسمت جز از آن عدد سر جدول بماند چنین عددی را

که یافتی ملاحظه نمائی که در پهلوی جدول شش چه عددی راست این عدد یافت شده نوشته اند که این عدد
پهلوی صفحه را که راست عدد یافت شده است باید که این عدد را برداشت و بر بالای
جدول قسمت بروی خطی که بر سر جدول قسمت کشیده نوشت که این عدد خارج قسمت است که دقیقه
زایچه باشد و اگر این عددی که از نقصان مذکور مفهوم ارقام زیج از ارقام مطالع مانده بود
چند عدد باشد باید که بر سر جدول قسمت در هر جدول یکعدد را به ترتیب نوشته و این عددی
که از نقصان مذکور در سطر زیج مانده بود باید این را اگر یک عدد است در پای جدول تحت
نوشت و هر یک از عدد فوق نقصان نمود و خارج قسمت را بر سر جدول نوشت فرضا عدد فوق
٥٢٦ و عدد پای جدول ٥ است باید که عدد ٥ در پای جدول یکمرتبه پیشتر نوشت باعتبار
آنکه عدد پایین بیشتر است اول فوق اگر کمتر یا مساوی باشد عدد پای جدول از عدد فوق
در حق بدرهم باید نوشت پس از جدول شش در جدول ٥ عددی را میخواهیم که توانیم از عدد فوق
که ٥٢ است نقصان نمائیم و چیزی بقیه اگر باشد از نیز الف یا نماند و خارج قسمت آنچه باشد در اول
نوشت این عددی را که یافتیم در جدول صفحه شش در جدول ٥ به پهلوی راست عدد یافت شده
چه عدد است این را خارج قسمت نوشته و باز در جدول ٥ عددی را میخواهیم که توانیم از عدد
دوم فوق نقصان کنیم و اگر از عدد اول فوق چیزی باقی باشد از این باقی مانده عدد اول فوق
و از عدد دوم فوق که در اینجا ٦ است و باز این عددی را که پیدا بیم راست هم عددی که باشد
این خارج قسمت دوم نوشته و همچنین در هر یک از عدد فوق باید چنین کرد و این در صورتیست
که عدد پای جدول یکعدد باشد و اگر عدد پای جدول از یک بیشتر باشد هر چه باشد فرضا ٥٣
است عدد پای جدول در صفحه شش در جدول ٥ عددی را میخواهیم که توانیم از عدد اول فوق
نقصان کنیم و چیزی باقی ماند یا نماند الا باید عدد چیزی را یافت که خارج قسمت اینرا که در سر
هیئو سیم چنین باشد که تو این خارج قسمت را در عدد دوم پای جدول ضرب کرد و حاصل ضرب را
در تحت عدد دوم فوق نوشت و از او نقصان نمود و باز همان خارج قسمت در عدد سیم پای جدول
ضرب کرد و حاصل اینرا در تحت عدد سیم فوق نوشت و از او نقصان و همچنین آنقدر که عدد
پای جدول که باشد باید که خارج قسمتی را که از عددی که اول یافتی و نوشتی در هر یک از عدد پای
ضرب کرد و حاصل ضرب را در تحت عدد فوق که در حق بدرین عددی که در پای ضرب کرده هست
نوشت

٨

نوشت و بعد از اتمام این عمل این خارج قسمت را در هر یک از عدد پای جدول ضرب کردیم و حاصل ضرب را
در تحت عدد فوق نوشتیم و از او نقصان نمودیم که اینها که شد فرضا عدد پای جدول ٥ عدد است
این خارج قسمت را در هر یک از این ٥ عدد ضرب کردیم باعتبار آنکه عدد اول پای جدول را این بود
که در این جدول عددی را یافتیم و خارج قسمت را نوشتیم پس ٥ عدد دیگر از عددهای پای جدول است
که این خارج قسمت در هر یک از عدد ضرب و حاصل ضرب را در تحت عدد فوق نوشت و نقصان نمود
بعد از اتمام این باید ملاحظه نمود که از عددهای فوق چه چیز باقی مانده است دو کو ملحوظ آید
یکی آنست که آنچه هست باقی اینست که حاصل ضرب را که در تحت هر یک از عدد فوق که نوشتیم
و نقصان نمودیم چیزی مانده است و دیگر آنست از نقصان مذکور حاصل ضرب چیزی باقی مانده
و از عدد اصل که در سر جدول نوشته بودیم است که او مانده بهر صورت باید دید که چه مانده است
باز بدستور اول باید که از عدد اول پای جدول عددی را یافت و خارج قسمت اینرا در هر یک
از عددهای جدول ضرب کرد و حاصل ضرب را بدستور اول کرد و بعد از اتمام این باید دید
که خارج قسمت چند رقم آمده است اگر دقیقه را به تنهائی میخواهی خارج قسمت اول را در
و خارج قسمت دوم اگر رقم را در رقم دیگر بخارج قسمت اول و اینرا در زایچه در خانه که از ارقام
مطالع او این هم رسید بعد از درجه بنویس و اگر ثانیه را هم میخواهی خارج قسمت دوم را هم در
و بر زمین کو یلک از برای دقیقه هر خانه اینست دستور دقیقه و ثانیه استخراج نمودن هر زایچه

و از برای استخراج کواکب بجهة زایچه هر زایچه که باشد

قاعده چنین است که باید در آن وقتی که این طالع استخراج میکنیم ملاحظه نمائیم بمیزان زایچه
چه چیز است از تحویل است یا از اجتماع یا از استقبال سه از هر چه باشد این روزی را که
که بمعنی مقدم مینویسیم که در میان دو روز میافتد روز اول که روز مقدم است باید که هر یک
از کواکب حرکت روز مقدم اینرا نوشت و حرکت روز دوم را که روز مؤخر نوشت و
و در میان این دو روز باید که بهت گرفت یعنی حرکت روز اول را از حرکت روز دوم
نقصان نمود آنچه بماند این باقی مانده بهت این کوکب است باید که اینرا بعض عدد بهت را

نگاه داشت و ساعت بعد ماضی را در عدد بهیت ضرب کرد الّا در بعد ماضی اشتباه نشود که گاه باشد
در زایچه از برای بعد ماضی دقیقه شمس مقدم نوشته شد تا قسمت یعنی ملاحظه نماید که شمس مقدم چه
چه قدر میخواهد که درجه از شصت ربدلن بایق مانده را در بعد ماضی می‌نویسیم و درجه ملاحظه
مینماید که چه قدر میخواهد که بسی شود اگر درجه کامل باشد سفر در بعد ماضی بجای درجه می‌نویسیم و اگر الا باشد
الف و در بعد مستقبل دقیقه شمس موخر آنچه نوشته شده است بعینه می‌نویسیم و درجه را باید ملاحظه
نمود اگر بقدر سی باشد نباید نوشت و این بعد در اکثر طالع که دید ساعت را که استخراج نوشته شده
و منظور از بعد ماضی و بعد مستقبل اینست و ساعت بعد ماضی و ساعت بعد مستقبل را در اینجا اصل بعد شمس
و بعد مستقبل می‌نویسیم ساعت ماضی و ساعت بعد مستقبل برین نحو بدست باید آورد که بعد ماضی و بعد مستقبل هر یک را
علیحده درکار که ساعت شبانروزاست ضرب ۲۴ کرد و حاصل ضرب هر یک را علیحده باید
که در عدد بهیت شمس قسمت نمود که شمس مقدم و شمس موخر چه باشد قسمت نمود بطریقی که در جاهای دیگر
قسمت میکردیم که حاصل ضرب را در فوق جدول قسمت نوشت و عدد بهیت شمس را در پایین جدول نوشت
و خارج قسمت آنچه باشد از هر یک از دو بعد را باید که در ۲۴ ضرب نمود و حاصل ضرب را آنچه
در خانه اول شبکه است از شصت گرفت و یا رقم دوم حاصل ضرب جمع نمود و رقم سیم حاصل ضرب را
بعینه نوشت که این دایر ماضی باشد از بعد ماضی و از بعد مستقبل دایر مستقبل باشد خارج قسمت بعد ماضی
را باید که نوشت که خارج قسمت مضروب بعد ماضی بر بهیت که ساعت بعد ماضی است و در زیر این
لیز خارج قسمت که پیدا شده است باید نوشت و همچنین از بعد مستقبل را هم بدین دستور و از برای
استخراج کواکب باید که عدد بهیت شمس را در ساعت بعد ماضی ضرب کرد و اگر در این زایچه کواکب دیگر را
استخراج میکنی بعد ماضی و بعد مستقبل دقیقه شمس مقدم و موخر نوشته باشی باید که عدد بهیت را در ساعت بعد ماضی
ضرب کرد نه این بعد ماضی که دقیقه شمس مقدم را نوشته که غلط است بلکه این خارج قسمت که در زیر
این عبارت نوشته که خارج قسمت مضروب بعد ماضی بر بهیت که ساعت بعد ماضیست در این
خارج قسمت باید ضرب نمود و خارج بعد مستقبل که ساعت بعد مستقبل است و اگر در این زایچه اگر کواکب دیگر را
استخراج میکنی در بعد ماضی ساعت نوشته باشی در عدد ساعات بعد ماضی باید که عدد بهیت ضرب نمود
فرضا از نصف النهار مقدم تا آنوقت مطلوب که تحویل باشد یا اجتماع یا استقبال هر کدام

که چیم

مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و کوکب چون بحرکت
تدویر حرکت میکند از ذروه و حضیض مرئی مرئی ابعد و لامحاله
خط تقویم با خط مرکز معدل براو به محیطی شود و این زاویه بسبب
قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم مختلف میشود لاجرم مرکز تدویر را در
اوج حامل فرض کرده اند و مقدار این زاویه بحسب بودن کوکب
در هر جزو از اجزای تدویر استخراج کرده اند آنرا تعدیل اول گویند
و تعدیل خاصه نیز نامیده اند و باز از دیاد این زاویه را بسبب نزدیک شدن
مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزو از اجزای حامل استخراج کرده و آنرا
تعدیل دوم نامیده اند و آنرا با تعدیل اول جمع میکنند و این مجموع را
تعدیل معدل نامند و در قمر مادامیکه در نصف هابط بود از تدویر
یعنی از ذروه به حضیض و تعدیل معدل را از وسط نقصان
میکنند و مادامیکه در نصف دیگر بر وسط می افزایند تا تقویم
حاصل شود چه اعلی تدویر بخلاف توالی حرکت میکند و اسفل
بتوالی و در متحیره مادامیکه کوکب در نصف هابط بود از تدویر
تعدیل معدل را بر مرکز معدل می افزایند و مادامیکه در نصف صاعد
بود از مرکز معدل نقصان میکنند تا تقویم حاصل شود چه اعلی
تدویر در متحیره بتوالی حرکت میکند و اسفل بخلاف توالی و این
دو شکل تصویر آنچه گفتیم است آسان شود
و در متحیره نیز مثل این تعدیل حاجت
افتد چه حرکات حوامل ایشان نیز
حول مرکز عالم متشابه نیست
بلکه قوسی از منطقه که محصور

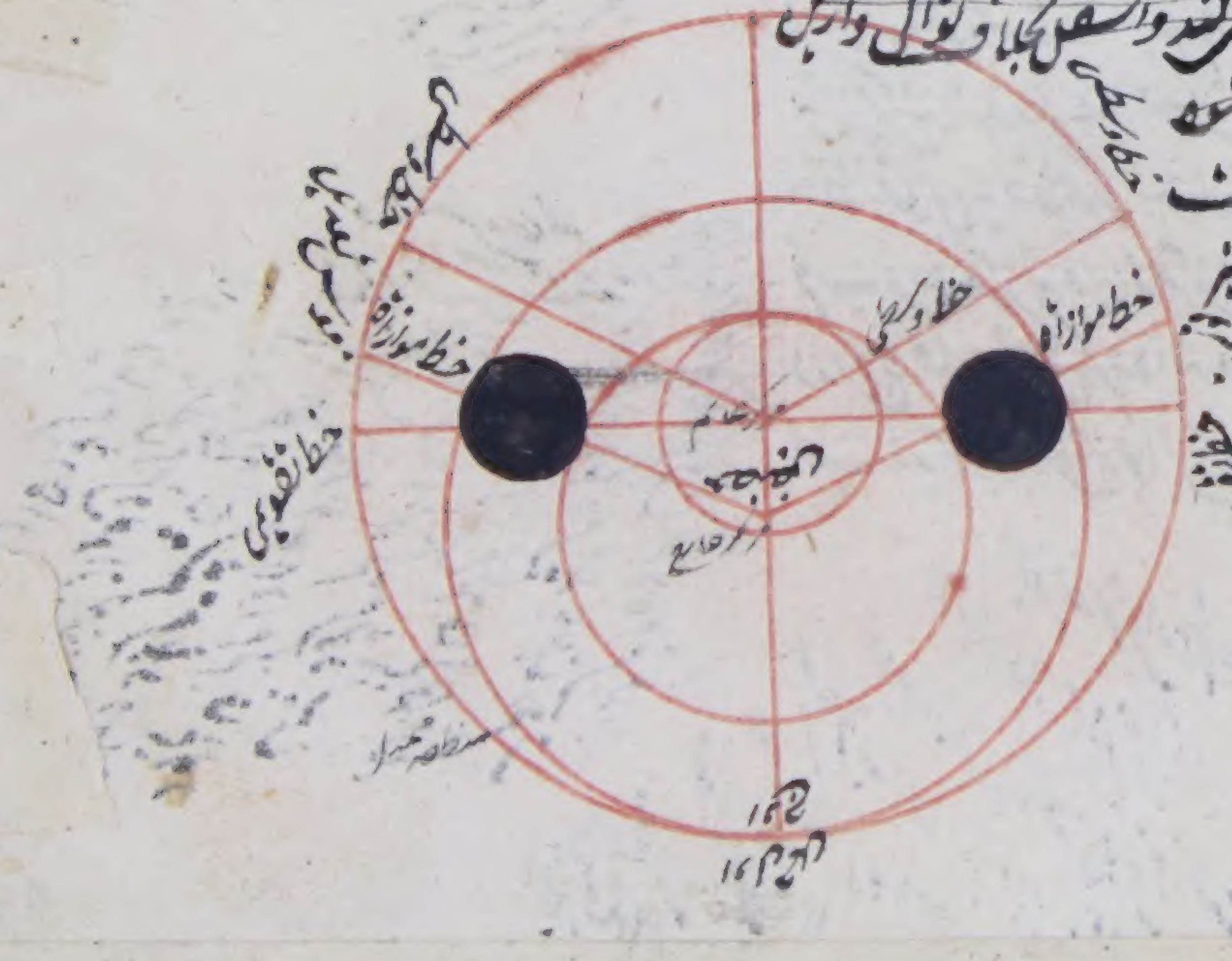

باشد میان خط وسطی و خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد و آنرا تعدیل
ثالث گویند اما دامیکه مرکز تدویر در نصف هابط باشد یعنی از اوج
بحضیض رود از وسط نقصان باید کرد و مادامیکه مرکز تدویر در
نصف صاعد یعنی از حضیض باوج رود بر وسط باید افزود
تا مرکز معدل حاصل شود و در عطارد اوج و حضیض مدیر اعتبار باید
کرد و در قمر باین تعدیل حاجت نباشد چه حرکت حامل در حوالی مرکز
عالم نشست و باز قمر و متحیره را تعدیل دیگر هست که موجب آن
تدویر بود بیانش آنست که موقع خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد
و ما آنرا خط مرکز معدل گوییم در قمر بحرکت وسط او معلوم
شود و در متحیره بوسیله تعدیل که بسنین دیگر یافته معلوم شود اگر
همین خط که بمرکز تدویر میگذرد بمرکز کوکب نیز گذشتی در استخراج
تقویم تعدیل دیگر حاجت نبودی چه همین خط بعینه خط تقویم
میشد اما این خط بمرکز کوکب نمیگذرد مگر در دو حال یکی آنکه کو
کب در ذروه مرئی باشد و دوم آنکه کوکب در حضیض مرئی
و مراد بذروه و حضیض مرئی دو نقطه تقاطع خط مذکور است
با محیط تدویر آنکه دورتر است از مرکز عالم ذروه مرئی گویند
و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و کوکب چون بحرکت تدویر
حرکت میکند از ذروه و حضیض مرئی مزایلت میکند و لا محاله
خط تقویم با خط مرکز معدل نیز از محیط مرتسم شود و این زاویه بسبب
قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم مختلف میشود لاجرم مرکز تدویر را
در اوج حامل فرض کرده اند و مقدار این زاویه بحسب بودن کو
کب در هر جزوی از اجزای تدویر استخراج کرده اند آنرا تعدیل اول

گویند و تعدیل مفرد نامیده اند و باز از دیاد این
شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از از
کرده و آنرا تعدیل دوم نامیده اند و اختلاف
این مجموع را تعدیل معدل می نامند
در نصف هابط بوده از تدویر یعنی
تعدیل معدل را از وسط نقص میکنند و مادامیکه در نصف
صاعد یعنی در نصف دیگر بر وسط می افزایند تا تقویم حاصل
شود چه اعلی تدویر قمر بخلاف توالی حرکت میکند و اسفل بتوالی
و در متحیره مادامیکه کوکب در نصف هابط بود از تدویر تعدیل
معدل را بر مرکز معدل می افزایند و مادامیکه در نصف

در متحیره بتوالی حرکت میکنند و اسفل
و از این دو شکل تصویر متحیره که گفتیم آسان شود و بعضی مرکز تدویر
متحیره را در بعد اوسط از حامل فرض کنند و بعضی بعد اوسط را در این
زودی بیان خواهم کرد و در این حال زاویه که میان که
دو خط مذکور یعنی خط تقویم و خط مرکز معدل
واقع شود بحسب بودن کوکب در یک

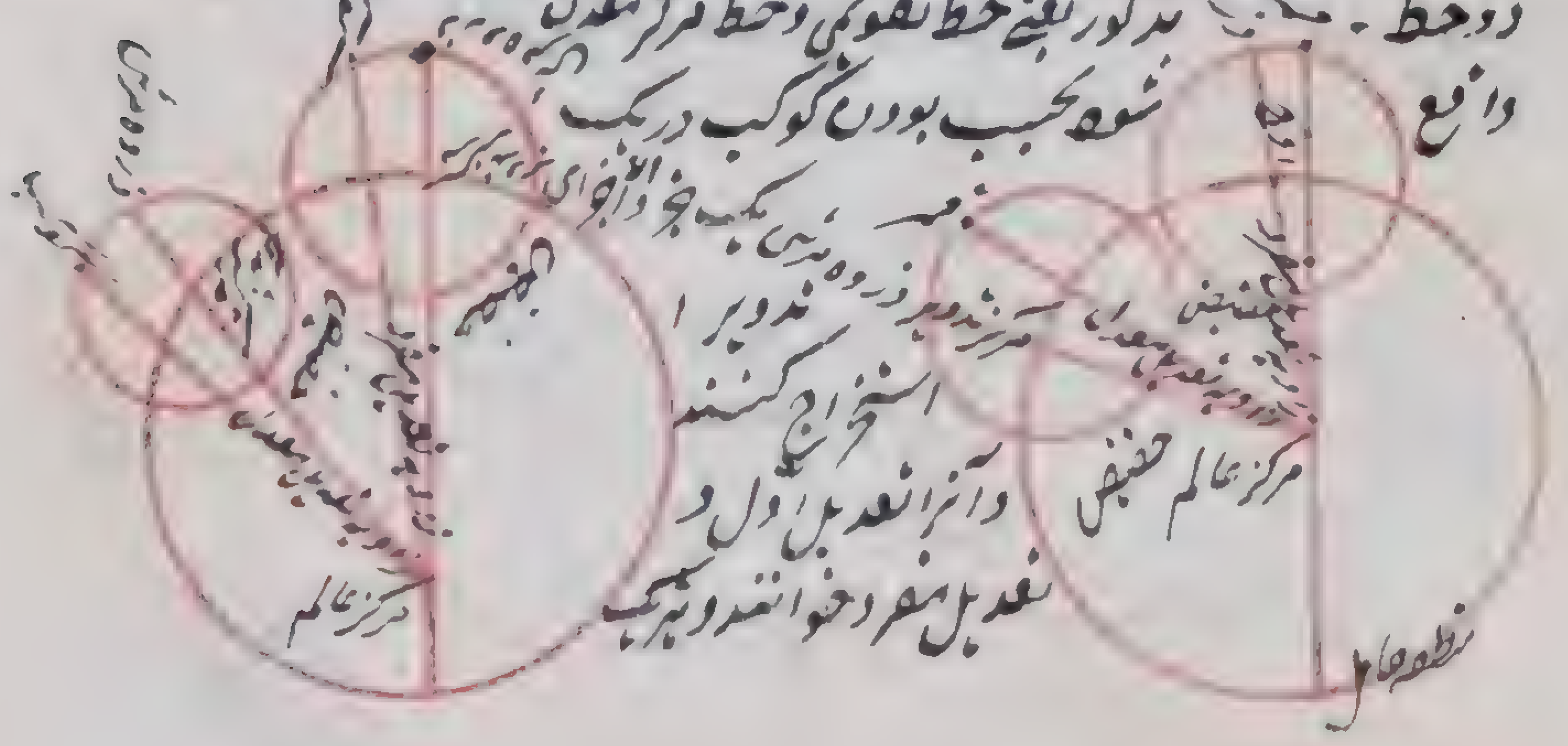

یک جزو از اجزای
تدویر
استخراج کنند
و آنرا تعدیل اول و
تعدیل مفرد خوانند و هر یک

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

زیاده شدن و کم شدن زاویه مذکور را بسبب قرب و بعد مرکز تدویر
از مرکز عالم بحسب هر دوری از ادوار حامل استخراج کنند و آنرا
تعدیل ثانی گویند و تعدیل معدل بطریق مذکور تقویم استخراج کنند
و این طریق مشهور [illegible] لیکن ما در زیج جدید طریقه اول را
اختیار کرده ایم بسبب آنکه در عمل [illegible] سهل تر بود
بدانکه در حرکت مرکز کره گرد نقطه متشابه باشد البته قطری از اقطار
آن کره همیشه محاذی آن نقطه خواهد بود چون حرکت مرکز هر یک
از تدویر بر محیط کره و مرکز معدل المسیر متشابه است لاجرم قطری از اقطار
هر یک همیشه محاذی مرکز معدل المسیر است و چون حرکت
مرکز تدویر بر محیط کره مرکز عالم متشابه است باید که قطری از اقطار
او همیشه محاذی مرکز عالم بود [illegible] را ما برصد و حساب معلوم کرده ایم
محاذی قطر او نسبت بنقطه [illegible] بعدا از مرکز عالم در بعد
حضیض مثل بعد مرکز حامل است از مرکز عالم و این نقطه را نقطه محاذات
گویند و دو طرف این قطر را که در تدویر محاذی مرکز معدل المسیر است
ذروه محاذی نقطه محاذات آنکه دورتر است ذروه وسطی گویند
و آنکه نزدیکتر است حضیض وسطی [illegible] لازم آید که چون مرکز
تدویر در اوج یا حضیض باشد ذروه وسطی با ذروه مرئی و همچنین
حضیض وسطی با حضیض مرئی متحد باشند و در غیر این دو حال از هم
متفرق شوند و بدین سبب از برای معرفت خاصه مرئی یعنی قوس
از منطقه تدویر که محصور باشد میان ذروه مرئی و مرکز کوکب بر
توالی حرکت تدویر که تعدیل اول و دوم بتقویم آن معلوم می‌گردد
محتاج تعدیل دیگر می‌شوند و آنچنانست که خاصه وسطی و آن قوسی

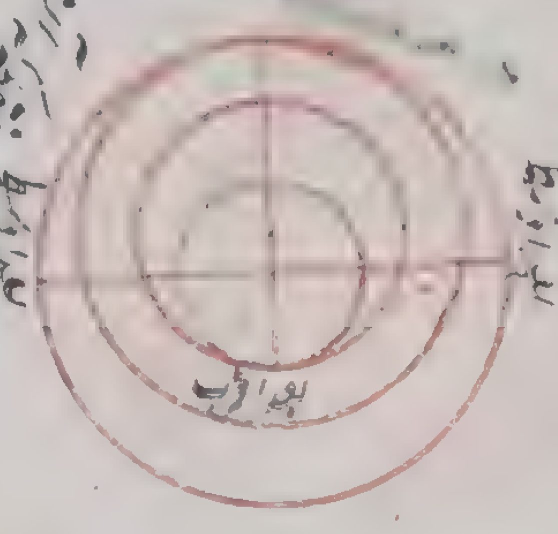

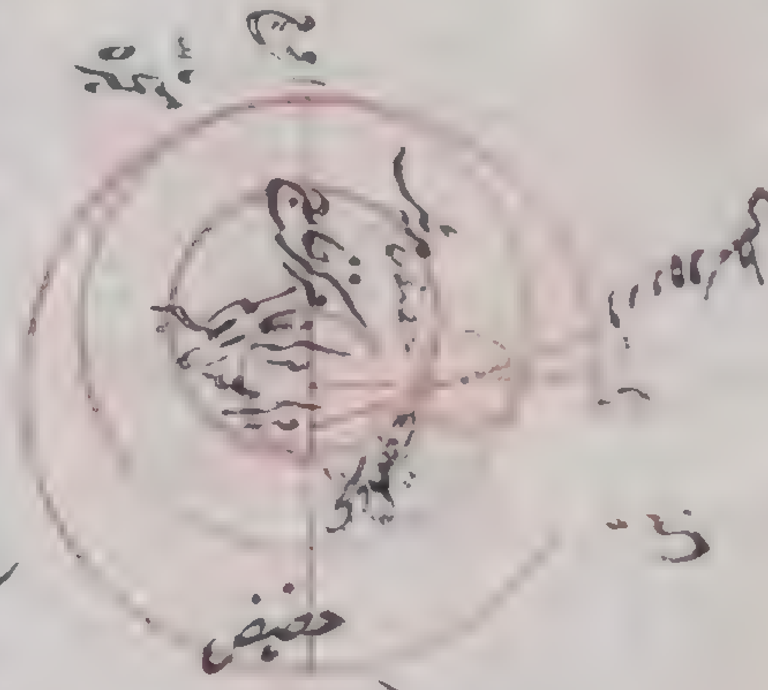

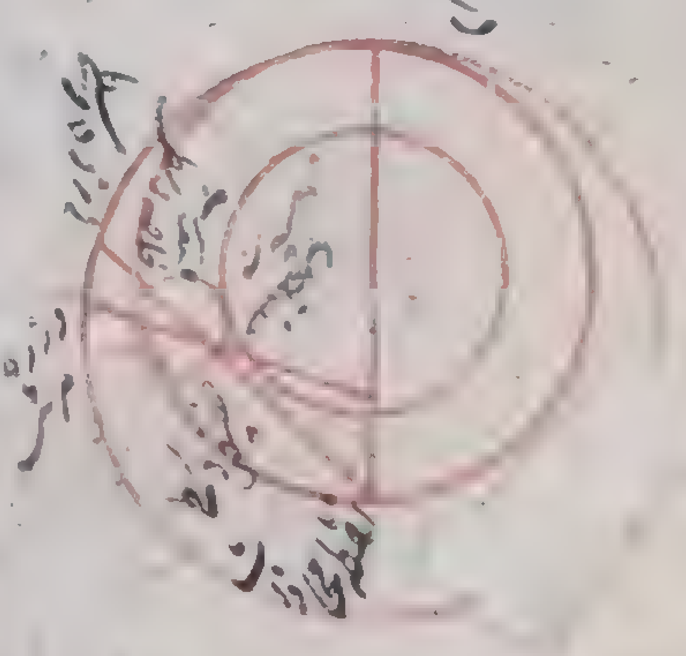

... من قبل المريخ ولما كان الاول والثاني من مثلثة بيت المال الشمس والمشتري ومقابلتهما دليل
على اصابة المال في اول العمر ووسطه من بيت ملك السلطان واخر مثلثة زحل في العاشر دل على اصابة
المال من السلطان ولما كان رب سهم السعادة عطارد وهو شريك المستولي على هذا البيت دليل على
اصابة المال من قبل الحكمة والكتابة والتجارة ولما كان رب الطالع ناظرا من الثاني بالتسديس دليل
على اصابة المال بسهولة من غير عناء وتعب في الطلب وكان من قافي غنيا واجتماعه رب هذا البيت
مع رب شرف الطالع ناظرا بالطالع بالتسديس موكد ومويد ولما كان الطالع منقلب دل على الشدة بعد الرخاء
والرخاء بعد الشدة في جميع الامور اتصال رب الثاني بالمشتري يدل على الغنى وكثرة المال سلامة رب
سهم الرزق دليل كثرة الخير والمال ولما كان المستولي على هذا البيت الشمس شركة المشتري وعطارد
دل على ان المال يصل اليه من قبل الاباء والاجداد والملوك والورع والصلاح وصدق القول
ومن عظماء الناس والعلم والمعرفة والحكمة والتجارة واتصالهم بالاجتماع دليل المال والغنى
والثروة بالطبع حلول السهم المال في الوتد الرابع دل على ان المال الكثير يصل اليه من قبل الاب
والملوك والضياع والعقار ومعالجة الارضين والمزارع ويمكن ان يصيبه المال الوافر من قبل الاعلى
الكوزرب السهم الزهرة مع المريخ في الثاني عشر ولما كان برج السهم من المثلثة الهوائية دل على ان يصيبه
بالطلب في تعب البيت الثالث وما فيه من الدلائل السنبلة برج البيت والشرف عطارد
والحد الزهرة والمثلثة الزهرة والقمر والمريخ والوجه الزهرة والاثني عشرية المشتري المستولي عطارد
والزهرة والقمر والمشتري والسهام فيه سهم الورع والدين والاصدقاء والاعداء وسهم الاخوة
والاقرباء في البيت الثاني حلول رب وشرفه في موضع جيد مع الشمس والمشتري في حظه يدل على ان
المولود يصادق العظماء والاشراف وينال من اصدقائه واخوانه خيرا كثيرا ويصيبه من اخوته
فرح وسرور ولا يفتقر في عمره كله ويكون صالح الاهل والدين والحركات وفعل الخير وربما كانت
اصدقائه سببا لتوصله او هو سببا لتوصل اقربائه او اصدقائه وصلاح حاله في دينه وحركاته
وكثرة اخوته ولما كان البرج ذو جسدين وصاحبه في البرج الثابت دل على ان له اخ من غير الاب او من غير الام
ونظره الى هذا البيت بالتثليث مع المشتري من مودة يدل على انه يكون حليما حكيما مبتدعا
للاشيا مدبرا مجيدا وممن يخدم الملوك ويتقرب اليهم وان يصيبه مالا وعلق رتبته من قبل

آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
نام کتاب: طالع مولود
مؤلف متن: نامعلوم م | محشی:
شارح: | مترجم:
تاریخ تحریر: | نوع خط: نسخ | تعداد سطر: ۲۲
جزء کتب: نجوم | زبان: عربی | عدد اوراق: ۶
طول: | عرض: | شماره عمومی: ۱۲۱۱۲/۱
وقفی / خریداری | تاریخ | وقف / خریداری
ملاحظات:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد واجب الوجود فنقول اذا كان الطالع برج السرطان دل على ان يكون المولود غليظ الاعضاء اسفله اغلظ من اعلاه واسع المنكبين قصير الظهر عظيم القدمين والكفين و الجبهة والحركات صغير العينين معوج الانف حافظ النظر لا صوت له يعلوه صفرة وفي الطول والادمة ما هو ودرجته ان كان الى دل على ان من يولد بها يكون متوسط الحال في المعاش يضع الناس السنن ويعلمهم طريق العبادات يكون قليل الاكل ردي المعدة وان كان ك دل على انه يكون زاهدا في الدنيا متوحشا من اهلها محبا الله مفوضا اليه في كل امور ولئن كان اله دل على انه يكون كاحاسبا نافذا في الاعمال يدبر في اخر عمره امور عظيمة ولما كان البرج منقلبة دل على انه يحب الجماعات ونيته صالحة رغب في الصلاح والخير وله نية صادقة في دينه وسيرته حسنة ويعيش الى الاسراف سخي النفس حسن الظن يحب الحكمة والمعرفة ونظر القمر ورب التاسع الى الطالع بمودة والتاسع مع المريخ يدل على قول الشعر والخطبة وحلاوة المنطق والقمر في بيت المشتري يدل على عظم الهمة والاختلاط بالسلاطين مع العفة والصلاح والورع محبا للناس حلول الراس في الطالع يدل على انه شريف رئيسا محمودا معروفا باعماله الشريفة ويفسد بولده اموالا كثيرة ويتصل بالعظماء ويخالط بالرؤساء وينتفع بهم ويسافر لكسبه وجاهها ويدل على الخوف الذي لا حقيقة له كون صاحبه في التاسع يدل على انه يسافر اسفارا كثيرة ويتغرب في بلده ويطالع العلوم ويشتغل بها ولما كان سهم السعادة في الثاني عشر ودبره في الحادي عشر سالما من النحوس وهو مع سعد ونحس يدل على انه يكون في اول عمره الى وسطه متوسط الحال ولكن يعلو قدره ويزيد فضله ومنزلته مع صحة بدنه في النصف الاخر من العمر ولما كان السهم مع المريخ ونظر الى زحل عودة دل على قسوة قلبه وطول عمره البيت الثاني وما فيه من الدلايل الاسد ط رب البيت الشمس رب الحد عطارد المثلثة الشمس والمشتري وزحل الوجه المشتري الاثني عشرية المشتري سهم المال في الجوله لما كان رب مثلثة الاول للشمس الزهرة مع المريخ في الثاني عشر دل على انه من اهل بيت المال ويكون ذو مال وكان مرزوقا غنيا خامل الذكر خسيسا بخيلا جمع المال لغيره ويحتمل ان يتلف ماله ولما كان بيت المال برج ثابت وصاحبه ايضا في برج ثابت دل على كثرة المال مع ثباته ولما كان رب حد نيري النوبة القمر والمريخ احدهما في التاسع والثاني في الثاني عشر دل على انه اصاب المال بالمكر و الخديعة ومناقشة الناس ومن قبل المرسلات والاسفار العظيمة في وسط عمره ومن قبل

وحسن تدبيره وتوسط الامور في العمارة والعمل ...

١٤

... من قبل المريخ ولما كان الاول والثاني من مثلثة بيت المال الشمس والمشتري وهما بركتها دل على اصابة المال في اول العمر ووسطه من بيت من السلطان واخر مثلثة زحل في العاشر دل على اصابة المال من السلطان ولما كان رب سهم السعادة عطارد وهو شريك المستولي على هذا البيت دليل على اصابة المال من قبل الحكمة والكتابة والتجارة ولما كان رب الطالع ناظرا الى رب الثاني بالتسديس دليل على اصابة المال بسهولة من غير عناء وتعب في الطلب وكان مرزوقا غنيا واجتماعهم دليل البيت مع رب شرف الطالع ناظرا بالطالع بالتسديس موكد ومؤيد ولما كان الطالع منقلب دل على الشدة بعد الرخاء والرخاء بعد الشدة في جميع الامور اتصال رب الثاني بالمشتري يدل على الغنى وكثرة المال سلامة رب سهم السعادة دليل كثرة الخير والمال ولما كان المستولي على هذا البيت الشمس شركة المشتري وعطارد دل على ان المال يصل اليه من قبل الاباء والاجداد والملوك والورع والصلاح وصدق القول ومن عظماء الناس والعلم والمعرفة والحكمة والتجارة واتصالهم بالاجتماع دليل المال والغنى والثروة بالطبع حلول السهم المال في الوتد الرابع دل على ان المال الكثير يصل اليه من قبل الاب والملوك والضياع والعقار ومعالجة الارضين والمزارع ويلزم ان يصيبه المال الوافر من قبل العمل الكبير رب السهم الزهرة مع المريخ في الثاني عشر ولما كان برج السهم من المثلثة الهوائية دل على انه يصيبه المال في تعب البيت الثالث وما فيه من الدلايل السنبلة رب البيت والشرف عطارد والحد الزهرة والمثلثة الزهرة والقمر والمريخ والوجه الزهرة والاثني عشرية المشتري المستولي عطارد والزهرة والقمر والمشتري والسهام فيه سهم الورع والدين والاصدقاء والاعداء وسهم الاخوة والاقرباء في البيت الثاني حلول الزهرة وشرفه في موضع جيد مع الشمس والمشتري في حظه يدل على ان المولود يصادق العظماء والاشراف وينال من اصدقائه واخوانه خيرا كثيرا ويصيب من اخوته فرح وسرور ولا يفتقر في عمره كله ويكون صالح الاهل والدين والحركات وفعل الخير وربما كانت اصدقائه سببا للتوصل او هو سببا للتوصل اقربائه او اصدقائه وصلاح حاله في دينه وحركاته وكثرة اخوته ولما كان البرج ذو جسدين وصاحبه في البرج الثابت دل على ان له اخ من غير الاب او من غير الام ونظر به الى هذا البيت بالتثليث مع المشتري من مودة يدل على انه يكون حكيما حليما مبتدعا للاشياء مدبرا محمودا ومن يخدم الملوك ويتقرب اليهم وان يصيبه مالا وعلق رتبته من قبل

العلم والدين ولما كان زحل فى الحمل دل على قلة الاخوان ولما كان فى الد
دل على ان له اخ من غير امه ومن امه اخ او اخواة ولما كان دلت او للمنذ
دل على عداوة الاقرباء للمولود فى اول العمر ولخره والثانى منهما فى بيت المشترى فى التاسع مع س
الشمس والمشترى عطارد والزهرة والمريخ اليه دلوا على ان اقربائه بعضهم يحبونه وبعضهم يعادونه
لكن لا يظفرون عليه ويدل على طول العمر والصلاح والغنى والتوسط فى المعيشة والتودد بين
الاخوة والنجايب سيما فى السفر وحسن حال الاخوان والاخوات واتصال رب الطالع برب
الثالث بمودة يدل على انه كبير اهله ورئيس اقربائه ولما كان سهم الاخوة فى الثانى وبرج ثابت
ورب الثالث فى البرج الثابت مع رب السهم دل على قلة الاخوان والاخوات ولما كان البرج مذكر
دل على قلة الاخوان ولما كان ربه قريبا من تحت الشعاع دل على قلته وبرج البيت لما كان مؤنث
وذو جسدين دل على الحقيقين ولما كان السهم فى الثانى عكس ان يدل على ان يكون اخوته عيالا عليه
ولما كان رب السهم مع رب سهم السعادة والبيت فى الحادى عشر ونظرهم الى رب الطالع يدل
على المودة بين الاخوة ولن يكون اخوه ذا ورع وعلم وحسب يذكر به وينسب اليه ولن
ينتفع الاخوة بعضهم من بعض ويصيب المولود من اخوته خيرا كثيرا وكذا هم منه ويدل
على كثرة اسفار اخوته ويصيبون الخير فى الغربة ويطول اسفارهم البيت الرابع ومافيه
من الدلايل وهو الميزان بيت الزهرة والشرف زحل والحد عطارد والمثلثة زحل وعطارد
والمشترى والوجه زحل والاثنى عشرية المشترى والمستولى عليه زحل بشركة الزهرة وعطارد
والمشترى ولما كان صاحب هذا البيت سعد لكن منحوس بالمريخ فى الثانى عشر وصاحب الطالع
فى التاسع ناظرا به مسعودا دل على توسط معيشة المولود فى اخر عمره لكن فى السفر معيشته
حسنة جيدة ومقارنة سهم السعادة مع الزهرة دليل على الظفر بالدواب الكبار وحلول زحل
فى العاشر فى مقابلة هذا البيت دليل رداءة الحال فى اخر العمر لكنه صاحب حظ بل مستولى
على هذا البيت دليل سعادته وتوجهه الى امور مهمة عظيمة حلول رب هذا البيت فى التاسع
يدل على سوء احوال الوالدين وخروجهم من بلادهم وربما يعيد احدهما ولما كان زحل ربما سعد
مع سهم السعادة والمريخ وربه فى مكان جيد حلل بعض ذلك ودل على قوة حال الابوين

ما يهم بلاء وشر كثير ويدل على كدورة للمولود ايضا فى الغربة ولما كان الشمس فى حد المشترى
يدل على الرياسة وجمع الاموال والشرف الرفيع والسخاء والكرم للوالدين والولد جميعا نظر زحل
الى هذا البيت يدل على مجد الوالد وحسن حاله حلول زحل فى العاشر دليل على ان الاب صاحب
سعادة ومجد ومال متوسط الحال لكنه فى هبوطه دلالة سهم الاب فى الثانى نحس مقارنا
للمريخ دل على مرض الاب وغيبته فيه وسوء حاله ولا يكون بينه وبين الولد والام محبة
وقلة عمرها ولما كان مع الزهرة ايضا وهو ايضا منحوس بالمريخ يدل على تضاعف المحبة على
الوالدين اضعافا مضاعفة وحلول صاحب السهم فى الحادى عشر يدل على قلة عمر الاب حلول
المريخ فى الثانى من الشمس ويطلع بعدها دل على قلة عمر الاب وسقمه وصلاح رب حد العاشر يدل
على صحة بدن الام وصلاح مزاجها وحالها نظر الشمس الى رب الطالع بالتسديس يدل على المودة
المفرطة بين الوالدين والولد جميعا البيت الخامس ومافيه من الدلايل العقرب بطح رب البيت المريخ
رب الحد المشترى المثلثة الزهرة والمريخ والقمر الوجه الشمس الاثنى عشرية عطارد المستولى عليه
المشترى والقمر والشمس وعطارد العقرب مؤنث قليل النكاح كثير الولد صاحبه المريخ فى الجوزا
وهو متوسط النكاح والولد وسهم الولد فى الطالع وهو السرطان مؤنث كثير النكاح والولد
وصاحبه القمر فى الحوت وهو مؤنث كثير النكاح والولد وهو مع الطالع ذو جسدين والعاشر
وهو الحمل برج متوسط الولد والنكاح مؤنث والدلايل لما كان بعضها فى مثلثة المشترى احدها
فى مكان ردى والاخر فى مكان جيد دل على ان يرزقه اولادا من الذكور والاناث ولكن يحزن
عليهم وحلول القمر فى الحوت دل على كثرة الاولاد وان يرزقه فى اواسط شبابه ولما كان
زحل فى وسط السماء دل على قلة الولد ولما كان سهم السعادة فى البرج المتوسط الولد وسهم الولد
فى الطالع فى برج كثير الولد وسهم الغيب فى قليل الولد دل على كثرة الاولاد من الذكور والاناث
وعدم بقاء بعضهم لكن يبقى له اربعة اولاد او خمسة اثنين منهم ذكور والباقون اناث
ونظر المشترى والشمس مع عطارد الى هذا البيت دل على توسط الولد وحلولهم فى البرج
المتوسط الولد دليل توسط الولد ولما كانت الزهرة فى البرج الذى قبل الطالع وهو

منذكر دل على ان يرزقه الولد الذكر فی اول شبابه وحلولها فی التاسع عشر دل له
لردلالته دريته وربما كان يولد له عيب زمانه من قبل جوهر المريخ لكن الزهره تحلل بعضه
ولما كان السهم فی الطالع دل على اشتداد حب المولود لولده وربما انتقل ولده الی غير بلد
ولادته ويكون اولاده باديين لهم ورع ودين ولما كان رب السهم فی التاسع دل على وجود
الولد سيما فی اواسط عمره وكان اولاده مرزوقين معروفين بالصلاح والدين ويكونون كثير السفر

البيت السادس وما فيه من الدلايل البرج القوس له رب المشتری والشرف الذنب
والحد زحل والمثلثه الشمس والمشتری وزحل الوجه زحل الاثنی عشريه الشمس المستولی
عليه زحل بشركت الشمس والمشتری وان لم ينظر الی هذا البيت لكن سهم الاماء والعبيد فی الحادی عشر
وسهم المرض فی الثالث سلامته عطارد مع سهم العبيد فی الحادی عشر من المناحس والمشتری
معه والشمس يدل على كثرة الاماء والعبيد والمماليك للمولود والسعادة بهم والمنفعه منهم ويمكن
يتعلق احد المماليك بخدمة للملوك وزحل فی العاشر وان كان فی هبوطه دل على كثرة المماليك
حلول الزهره مع المريخ فی التاسع عشر دليل على اصابة المولود بالاماء والعبيد سيما الكرجيه
والترك ولما كان السادس مذكر وصاحبه فی برج مؤنث دل على الذكران والاناث من
المماليك له ولما كان السهم فی بيت الاصدقاء وصاحب السهم فی بيت الاعداء دل
على محبة بعضهم واطاعتهم للمولود وعدم انقياد بعضهم ويمكن ان يعادونه ولما كان
رب البيت السادس والثانی عشر فی برج ذی اربعة قوايم دلا على ان المولود يملك
دوابا صغارا وكبارا وينتفع بهم ويكون مواشيه ومراعيه كثيرة ولما كان زحل اخر
مثلثة البيت دل على هلاك الدواب الكبار بسبب السلطان سيما فی اخر عمره ولما كان
رب هذا البيت فی الحادی عشر دل على انه يخالط ويصادق اقواما فقراء وفين ويلقى بسببهم
ضررا بالمولود لكن صاحبه المشتری يحلل ذلك ولما كان سهم المرض فی الثالث
وربه فی الحادی عشر دل مجملا على ان المرض الطاری عليه اعم من الروحانی والجسمانی
من قبل الاصدقاء والاقرباء او بسبب عداوتهم يحصل له مرض ولعل يحصل له مرض

البطن

...ضعا لكن البيت متوسط العلل وصاحبه عطارد وهو مسعود مداو

بيت السابع وما فيه من الدلايل رب البيت زحل الشرف المريخ الحد زحل المثلثه الزهره والقمر
والمريخ الوجه الشمس الاثنی عشريه الزهره المستولی عليه زحل بشركت الشمس والقمر سهم التزويج
لما كان صاحبه فی وتد دل على ان المولود شديد الحرص على النساء والراغب فيهن وحصول الفوايد منهن
ولعل التزويج من الاهل والاقارب التی اقرب الی الام من الاب لكونه فی العاشر نظر الزهره فی برج ذو جسد
البرج المجسد وعطارد وان كان فی برج ثابت لكن نظرهما الی صاحب الطالع القمر وهو ايضا فی برج مجسد دليل
على انه لم يثبت على نساء واحد بل يمكن كثرة التزويج لكون البرج فی هذا البيت منقلب ولما لم يكن
بين رب الطالع ورب السابع اتصال دليل على سرعة التزويج ولما وقع القمر فی التاسع وزحل
فی العاشر دلت على التزويج بعد العشرين سنه ونظر الزهره الی القمر بالتربيع دل على ان ينال المولود
منزلة وجاها من النساء وذوی الاحساب لكن كانت الزهره فی الثانی عشر يمكن ان يصيبه من
النساء شرا وعداوة ولما كانت الزهره فی بيت عطارد يدل على حذق النساء ولطف الكف فی الصنعة
ولما كان الذنب فی هذا البيت يمكن ان يكون زوجة المولود كريه اللقاء متغيرة اللون الی السواد والحمرة
ويمكن ان يكون فی وجهها خالات ونقاط اثر وحلول الذنب فی بيت عطارد دل على ان المولود يتزوج
بامراة اصغر منه او امة او مصاحبة ولما كان ارباب مثلثة البيت فی العاشر والحادی عشر دل على حسن
حال المولود فی التزويج ولما جامع المريخ مع الزهره يدل على الخصومة والفضيحة وسوء النكاح ويمكن
ان يفتضح المولود بالتزويج ودل على كثرة التزويج والنكاح ويمكن ان ينكح بالمحرم ولما كان القمر
فی حد زحل دل على اختلاف حاله فی التزويج وفساد امر النساء فی اول العمر وصلاح حاله وحالهن
بعده ولما كان رب السابع زحل يدل على الخصومات الواقعة بينه وبين المزارعين والمشايخ و
ارباب البيوتات القديمة ولما كان رب السهم التزويج عطارد دل على ان ينتفع فی التزويج من
قبل المحاسبة والعلوم والحكمة والكتابة وما اشبه ذلك ولما كان السهم فی حد المشتری
وبيت عطارد يدل على صلاح التزويج ويمكن ان يكون زوجته عالمة بالكتب والكتابة

وصلاح حال المولود بعد التزويج ولما كان صاحب السهم في الحادي عشر دل
عشقه من قبل التزويج ويمكن ان يكون بعضهم الجواري او من جماعة من منزل ابن
وحلول الذنب في هذا البيت مع ساير الادلا يمكن ان دل على ان المولود يتعشق بامراة
ذليلة كانت معشوقة لرجل شرير ويدل على ان اول امراة تزوج بها لم يثبت له او يحصل لها
مرض شديد ولما كان صاحب البيت في العاشر يدل على انه يتزوج بامراة من اهل بيت الملك
بعد التزويج الاول ويكون معونة عليه ويصيب منها خيرا كثيرا وبالجملة يدل على حسن التزويج
ووقوعه بسبب عز مع صلاح احواله بعده وربما نكح او قارب بعض من حرم له البيت
الثامن وما فيه من الدلايل رب البيت زحل الحد المشتري المثلثة زحل عطارد المشتري
الوجه عطارد الاثني عشريه المستولي عليه زحل بشركة عطارد والمشتري سلامة الثامن من
ودبه وارباب حظوظه ومثلثاته من النحوس دل على المنفعة الكثيرة من الميراث وحلول زحل في العاشر
دليل على حصول الميراث له من قبل الملوك والامهات ولما كان ارباب مثلثات بيت الاباء وبيت
البيت متحد ووقوعهم في العاشر والحادي عشر دلوا على حصول الميراث من قبل الاباء والعظما والاشراف
ولما كان درجة الثامن حد المشتري كان سبب الموت بعد عمر طويل حسنا حلول زحل في العاشر
دليل على انه يستغني من اسباب الموتى والميراث البيت التاسع وما فيه من الدلايل رب البيت المشتري
والشرف الزهرة والحد المشتري وارباب المثلثة الزهرة والمريخ والقمر والوجه المشتري والاثني عشريه
عطارد المستولي عليه المشتري والزهرة ثم المريخ وعطارد حلول القمر في هذا البيت ورب
الطالع دليل على كثرة اسفار للمولود ويمكن ان يسافر اسفارا طويلة بطيئة ثم يرجع لكون القمر غريبا في هذا
البيت ويحب الاسفار ويرجع الى الوطن بسرعة ونظر رب التاسع اليه دليل على هذا او مويد
بالمؤكد ولما كان رب سعدا مع عطارد يدل على صحة بدنه في السفر ولما كان القمر في اليوم
الثالث ناظرا بالمريخ بالتسديس دل على ان يصيب المولود في سفره كرامة ومالا وخيرا
كثيرا ولما كان المشتري رب التاسع دل على ان ينال في سفره كمالا ومجدا وذكرا حسنا
ولما كان في بيت غريب جيد الموضع سلما من المناحس ناظرا بالبيت بالتثليث مع الشمس وعطارد
والبرج

... له في سفره كرامة ومنزلة حسنة ودرجا كثيرا سيما من الملوك ويعرف
... س ويثني عليه الجميل ولما كان سهم السفر في الثاني عشر دل على ان يسافر كثيرا
... المشرق والشمال مائلا الى الشمال ولما كان السهم مع الزهرة والمريخ يدل على سعادته
في السفر ومضرة شديدة يلحقه ولما كان رب السهم مع الشمس والمشتري في الحادي عشر دل
على السفر من قبل ابواب الملوك واتفاقهم ومصاحبتهم لكن يلقى اليه مضرة من قبل السلطان
او امرائه لكن المشتري والزهرة حلا ذلك ولعله سلط في السفر على اصحاب السجون وارباب
الحرب او يكون سفره للمحاربة والقتال مع الاعادي واما دلالات العلم والحلم والورع والدين
لما كان رب هذا البيت سعدا مستقيم السير دل على ان المولود عابد الله ودعا بلا رياء وخدعة
وكان ما يدين الله به من اعظم الامور واجلها ولما كان سهم الورع والدين في الثالث وربه ايضا
مستقيم السير وهو عطارد مع رب هذا البيت وهو المشتري يدل على اصابة المنفعة الكثيرة
الجيدة من الاداب الحسنة والعلم والدين سيما في الغربة ولما كان سهم العلم والحلم في الثاني
وصاحبه معهما وهو الشمس ايضا دليل قوي على اصابة المال من العلم والحلم ولما كان
صاحب بيت الثاني والثالث مع رب هذا البيت وهم ناظرون الى الكوكب الذي في هذا البيت
يدل على انه كان منجما عالما بالعلوم عاقلا ان كان تولده بالليل وصاحب العلم والمحمدة وثبوت
الدين ولما كان سهم الورع والدين ناظرا الى هذا البيت والقمر بالمقابلة دل على انه صاحب فكر
جيد وراي وتدبير وذا دين ولما كان في البيت الثالث يدل على الورع والدين والزهد
والتخلية من الدنيا ولا يلبس شيئا من ثيابه الفاخرة ويكون فيهما زاهدا ايسر الذكر من نواحيها
وتغيرها ولما كان صاحبه في الحادي عشر يدل على صلاح امر دينه في اخر عمره ويدل على الخير
والفضل الكثير ودلالة سهم الغيب ايضا مثل الورع والدين لحلوله في الثالث ويدل
على ورعه وحسن الثناء عليه بالخير والفضل الجميل ويدل على قوة نطقه وصدقه في قوله
وحسن تقريره وصاحبه يدل على حسن فكره وتاليفه ويدل السهم ايضا انه لا يلتبس شيئا
من امور الدنيا ويكون فيهما زاهدا ويكون في اهله واخوته ورعا وصلاح ورب في الحادي عشر

يدل على صلاح حاله في امر دينه كلما طعن في السن ويصادق اهل الورع
يدل على غربة الابوين عنه ويكون كثير المال والاعتراف وخامل الذكر في الغربة
غير مرضي الافعال في مواضع النسك والعبادة لكن بيته بيت المشتري وهو اليه ناظر
بالمودة يحلل ذلك ويدل على انه متنعما في عمره كله ويزداد غناه وماله ويكون طويل العمر و
نظر الزهرة اليه يدل على انه يصادق في الغربة اقواما عظاما وينال منهم العز والمال لكن المريخ
معهما يدل على البلاء الشديد في اخر عمره في السفر وحلول رب هذا البيت في الحادي عشر مع رب
سهم الغيب سالمة من المناحس مطلقا يدل على انه يكون ذا ورع ودين ويلحقه خير من قبل الاصدقاء
ويكون معروفا مذكورا امينا عند الملوك والعظماء على اموالهم ويكون ممن يعبر الاحلام ويخبر
عما يحدث بعد ويكون حسن التدبير واجتماع الرب مع الشمس وعطارد مؤيد ومؤكد للجميع
البيت العاشر وما فيه من الدلائل رب البيت المريخ الشرف الشمس الحد عطارد المثلثة
الشمس المشتري زحل الوجه الشمس الاثني عشرية عطارد المستولي عليه المريخ ثم الشمس
والمشتري وعطارد وان لم ينظر اليه وزحل فيه قوي وسهم السلطان في الثاني وكذا سهم الشغل
والعمل حلول زحل في هذا البيت يدل على ان المولود يخالط الملوك والاشراف ويكون ممن يلجا الناس اليه
ولما كان في التاسع يدل ويتعلق باعمال الملوك واهل الرياسات وينتفع بهم ويصل اليه فوائد
باسباب العمارات والبساتين والغلات وما اشبه ذلك وتعمير العمارات الحسنة ويزيد
في جاهه ويصلح حاله في ذلك ويكون محبا لعلاج المرضى والصيد والفلاحة والاعمال في المواضع
الرطبة حلول ربه في الثاني عشر وهو المريخ يدل على انه صاحب سجن او مسلطا على المسجونين
وارباب الحرب او ممن يسجنهم ويكون كثير الهموم من جهة الملوك والامراء ويلحقه شدة
من قبلهم ومن قبل معيشته ولما كان السهم في الثاني وهو بيت المال وصاحبه في الحادي عشر
مع المشتري وعطارد دل على عمله من السلطان ومن يعيش من قبل مباشرة الاعمال
باليدين وبالاسفار ومعاشه من بيت مال السلطان والعظماء والاشراف ومن
قبل الاصدقاء وعطارد ايضا هنا دل على العمل باليد ولما جامعه المشتري دل على ان صنعته

العلم

عشر وما فيه من الدلائل رب البيت الزهرة والشرف القمر والحد المشتري
المثلثة الزهرة والقمر والمريخ والوجه القمر والاثني عشرية الشمس والمستولي القمر والمشتري والشمس
وسهم الاصدقاء في البيت الثالث حلول المشتري في هذا البيت يدل على الغنى العظيم والافعال الشريفة
المذكورة والمودة الصادقة والمصافاة العاقبة ولما كان مستوليا على هذا البيت صادق الاشراف
واهل الاقدار العظيمة وارباب الديانات ولما كانت الشمس شريكا له صادق الملوك والعظماء واصحاب
السلطان وامرائهم ولما كان القمر قوي وشريك المستولي وناظر اليه دل على ان يصادق العامة والخاصة
سيما في السفر في خدمة الملوك ولاجل قربه ومنزلته عندهم ولما كان البرج ثابت والمشتري
والشمس فيه دل على ثبوت مصادقة منسوباتهما وعطارد معهما مؤيد ومؤكد
بل صداقة منسوباته ايضا ولما كان القمر في برج مجسد دل على توسط صداقة منسوباته
بالصداقة بعضهم وعداوة بعضهم لاخر ولما كانت الزهرة صاحب البيت دل على صداقة
النساء ومودة الخصيان وخدمة الملوك والعطاردين وارباب الطرب والمضاحيك
للمولود ولما كان رب هذا البيت سعدا دل على ان ينال المولود من اصدقائه خيرا كثيرا
لكن في التاسع دل على ان اصدقائه يمنعون الخير منه سيما بنحسه المريخ اتصال رب
السهم برب الطالع بالمودة دليل صدق وعد المولود ولما كان السهم في الثالث
مسعودا دل على مصادقة الاهل الورع والدين والخير مع المولود ويكون المولود ثابت المودة
للاصحاب والاقرباء شفيق عليهم وعلى اولادهم ويكون اخوانه وبعض اقربائه محبا له
والمشتري في هذا البيت يدل على انه يكون قويا في الامور شديد البطش على الخير في الجماع
وطلب الدين وحقائق الامور ويفيد اموالا كثيرة ويتزوج بامراة شريفة لها محل عظيم
ويخالط العظماء واهل الرياسات والفضلاء ويعظم سروره بهم ويعاشر الملوك
ويكون وافر النعمة كثير الخير وفعله وسلوكه مع الناس جميلا والشمس معه في هذا البيت
دل بانفراده على السرور وقرة العين باولاده وحسن فعلهم او يسر المولود بقوم يكون
يكون مقامهم عنده مقام الاولاد وينتفع بهم ويصل اليه اشياء على سبيل الهدية و
وينتفع بالمشتري الخصي وانتفاعه باسباب الكتابة واهل العلم وافاد علوما وصنايع

دقيقة ويصلح حاله بهذا السبب ويكون سعيد الحد عظيم القدر صاحب نعمة
ورياسة وكذا القول على والده ويخالط قوما يعظم سروره بهم عطارد في هذا البيت مع
الشمس والمشتري وهو مشرق عن الشمس بثمانية درجة يدل على انه جماعا للمال كثير الخير
حسن السمت طويل العمر مسلطا على اموال غيره صالح الولد ويكثر اصدقائه ويكون
على اشياء عظيمة القدر ونظر القمر اليه يدل على مداخلة قوم لهم محل عظيم يكثر سروره
وفوايده منهم حلول رب هذا البيت في الثاني عشر يدل على انه يكون قليل الخير و
الاصدقاء كثير الاعداء سيئ الخلق والمعيشة ورب الثاني عشر فيه ايضا على ان يصل
الى المولود شر الاصدقاء ويرجعون الاصدقاء الى معاداة المولود ويكون المولود شقيا
البيت الثاني عشر وما فيه من الدلايل رب البيت عطارد والشرف الراس الحد المريخ
المثلثة زحل وعطارد والمشتري الوجه الشمس الاثني عشرية زحل المستولي عليه المريخ
وزحل وسهم الاعداء في بيت الاقرباء لما كان رب هذا البيت ناظرا الى رب الطالع
بالمودة دل على انه يكون كثير الاعداء لكن لم يظفر على المولود بل يمكن ان يصادقه المريخ في هذا البيت
يدل على انه يجرح اعدائه ويقدمهم للموت قبله ويرى ذلتهم وعطبهم ورب هذا البيت في
برج ثابت دل على دوام العداوة وان صادقه الاعداء يكون مودتهم ظاهرة ومن الخوف
ولما كانت الزهرة في هذا البيت دل على كثرة شر الاعداء ولكنهم في تعب بسبب
عداوته وان عاداه احد كانت عداوته ضعيفة بلا فايدة ولاينال منهم غرض ولما
كان سهم الاعداء مع سهم الاصدقاء دل على انه يكون في بيت الاقرباء ومع صاحبهما صاحب
الثاني في الحادي عشر في بيت الاصدقاء دل على ان اكثر الاقرباء والاصدقاء يعادونه
ولعل بعض الاقرباء يعادونه وبعضهم يصادقونه ورب الثاني عشر ايضا في الحادي عشر
دل على هذا والمريخ دل على انه يفرد بنفسه في الاسفار الامور ويقطع الطريق ويدل
على الامراض والشدايد والمكروهات من قبل الاعداء والعبيد السفلة من الناس ولما كانت

الزهره

١٧

وانتفع به ويحتوي المولود على الحيوانات النفيسة الكبيرة ويخرج الشياء
في غير وجهها ويمكن ان يكون المولود قتالا سفاكا مهرقا للدماء ونظر اليه بالتربيع
يدل على عداوته المولود لاقوام لهم بهجة
مع كثرة خوفه وحذره منهم وربما
فارق وطنه وحاقه
في بلاد ذي منزه
وطنه

مستولي بر طالع قمر بشركت مشتري اما قمر چون مستوليست بطالع بنا بر اينكه طالع سرطان باشد
واو قوي حالست دليلست بر اينكه مولود بحكومت واولو الامر داري رسد يا خلافه ونيابت در رسد يا رسول
باشد وداننده مساحت وعلم طب وسواري وصنعتهاي لطيف وداننده خواص اشياء وصاحب تجربه
وذهين باشد در معاملات ومتحرك وشتابكار وتند رفتار وكافي ودانا ومقبول عوام باشد
ومشفق بر برادران وخواهران ومادر ازو اقارب وخوش مجالست بود وچون مشتري نيز
مستوليست وقويست دليلست بر اينكه مولود ولايت دار ونيكوكار وروا ساز كرنده كار ها و معتدل
خو وعالم ومدرس ومفتي وامام جماعت وداننده قواعد اديان وابادانيدوست دارد و مسجد بنا و ابادان
كند واسباب تحصيل علم مهيا كند وكريم طبع ودوستدار مردم وباحيا وشفقت باشد وازار مردم
نخواهد وعادل ورحيم ومحب استادان ومربيان بود وبر اهل وقبيله مهربان بود وچون عطارد
با مشتريست دليلست بر ما سبق ونيكو تدبير و پسنديده مشورت ونيكو ظن وبا ديانت
وامانت وادب ومهذب اخلاق جميله وبر اورنده حاجات بزرگي ومصنف كتب علوم
بود ورغبت او بعلم الهي ومعقولات وشرايع ومنقولات بود وچون شمس نيز با مشتري بود
مولود سروري وطلب خود را با شكوه وعزت ووقار داد وبزرگي جويد ودلير بود وعالي همت
وكم التفات بود ومايل بكارهاي لازم باشد وتقويت كند ضعفا وزير دستان را وتدبير
كننده فرومانده كان وعاجزان بود ومشفق در حق اباء واجداد وخويشان بزرگتر واستادان
وسپاهيان وحق گذارنده ويادارنده نيكيهاي مردم وچون اين سه ناظر اند بقمر تاكيد حال كواكب

می‌نماید و جوزهر و ذنب و مریخ ناظر باشند بقمر و در طالع نیز صاحب حظ اند هر چند در
امّا مریخ دلیلست بر اینکه مولود مسلط بر شاکر بود و باید بر امور لشکر کند و زیرک بود و حیله باز
و امّا ذنب دلیلست بر اینکه مولود محب مطرباز و خوش الحان بود و داننده علم موسیقی و عطریات را
دوست دارد و باز نباز امیزش نماید و شاید
که مرتکب بعضی محرمات گردد
والله یعلم بالصواب
والیه المرجع والماب

مراد از احاطه که در سطح گفته احاطه تامه است نه ناقصه
چنانکه از احاطه دو خط سطحی باشد ۹

۱۹

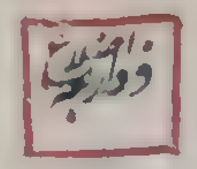

وتر گویند و پاره که از محیط باز کنند آنرا قوس گویند و اگر بمرکز گذرد آنرا قطر خوانند
و از این شکل صور آنکه گفتیم آسان شود و هر سطح که یک خط یا زیاده با و محیط شده باشد
آن شکل را مسطح خوانند پس اگر سه خط با و محیط شود آنرا مثلث خوانند بدین شکل
و اگر چهار خط با و محیط شود آنرا ذو اربعة اضلاع خوانند بدین صورت و اگر
پنج خط بود آنرا ذو خمسة اضلاع خوانند و شکلش اینست و برین قیاس
و هر جسم که یک سطح یا زیاده با و محیط شود آنرا شکل مجسم خوانند پس اگر
شکل مجسم چنان بود که در میان آن نقطه توان فرض کردن که هر خطی که
از آن نقطه بمحیط آن جسم بر استقامة بکشند همه برابر باشند آن شکل را کره
خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر گویند و آن نقطه را مرکز و آن
خطهای را انصاف اقطار و چون سطح مستوی کره را بُرد و پاره کند دایره
حادث شود پس اگر این سطح بمرکز کره گذشته باشد آن دایره را عظیمه گویند
والا صغیره و زاویه کنج را گویند و آن دو قسم بود مسطحه و مجسمه مسطحه آن
بود که از احاطه دو خط بسطح پیدا شود همچون سه کنج مثلث و چهار کنج ذو اربعة
اضلاع و پنج کنج ذو خمسة اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی باشند که
از اخراج هر دو چهار زاویه متساوی حادث شود آن زاویه را قائمه
گویند و هر یک از آن دو خط عمود بر آن دیگر چنانکه درین شکل

و اگر زوایای مختلفه حادث شوند بزرگ را منفرجه و خورد تر را
حاده گویند چنانکه درین شکل و مجسمه آن بود که از احاطه یک سطح یا
زیاده بجسم پیدا شود همچون کنجهای خانه و اگر خطی بر سطحی قایم شود
چنانکه هر خط که دران سطح از موضع قیام برکشند استقامه اخراج
کنند با آن خط بزاویه قائمه محیط شود آن خط بران سطح عمود بود
و چون سطحی بر سطحی قایم شود چنانکه خطی بر هر دو سطح پدید آید آنرا فصل

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: هیئت (رساله در -)
مؤلف متن: نامعلوم   محشی
شارح   مترجم
تاریخ تحریر   نوع خط   تعداد سطر ۲۲
جزء کتب: هیئت   زبان: فارسی   عدد اوراق ۹
طول   عرض   شماره عمومی ۱۲۱۱۳/۲
وقفی / خریداری   تاریخ   وقف / خریداری
ملاحظات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

اما بعد این کتابیست مشتمل بر مقدمه و دو مقاله مقدمه در بیان آنچه پیش از شروع درین علم دانستنی است و آن دو قسم است قسم اول در آنچه تعلق بهندسیات دارد هر آنچه قابل اشاره حسی بود اگر بهیچ نوع قسمت پذیر نبود آنرا نقطه خوانند و اگر در یک جهة قسمت پذیر بود آنرا خط خوانند و اگر در دو جهة قسمت پذیر بود یعنی در طول و عرض قسمت پذیرد اما در عمق قسمت پذیر نباشد آنرا سطح گویند و اگر در سه جهة قسمت پذیر باشد آنرا جسم تعلیمی خوانند و خط یا مستقیم بود یا منحنی مستقیم آن بود که نقطها که برو فرض توان کرد محاذی یکدیگر بوند و منحنی آن بود که اینچنین نباشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن بود که میان هر دو نقطه که برو فرض توان کرد اگر بخطی مستقیم وصل کنند آن خط از آن سطح بهیچ وجه بیرون نرود و غیر مستوی آن بود که چنین نباشد و چون خط منحنی بسطح مستوی محیط شود چنانکه در آن سطح نقطه توان فرض کرد که خطهای مستقیم که از آن نقطه بآن خط کشند همه برابر باشد آن سطح را دایره خوانند و آن خط را محیط دایره خوانند و خط مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن خطهای مستقیم را نصف قطر و هر خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند آنرا

مراد از احاطه که در سطح گفته احاطه تامه است نه ناقصه چنانکه از احاطه دو خط بسطحی باشد

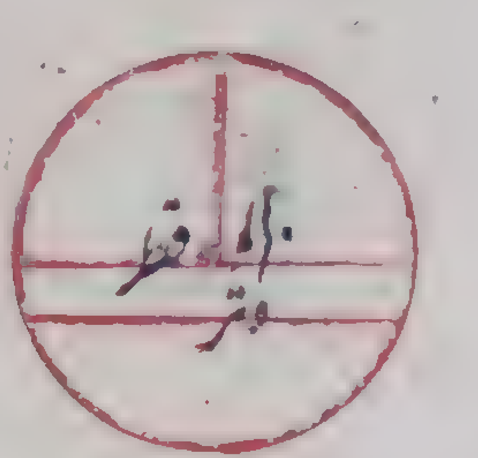

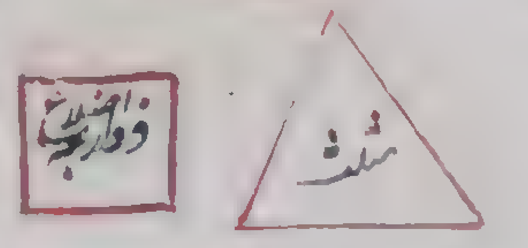

وتر گویند و پاره که از محیط باز کنند آنرا قوس گویند و اگر بمرکز گذرد آنرا قطر خوانند و از این شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود و هر سطح که یک خط یا زیاده یا و محیط شده باشد آن شکل را مسطح خوانند پس اگر سه خط با و محیط شود آنرا مثلث خوانند بدین شکل و اگر چهار خط با و محیط شود آنرا ذو اربعة اضلاع خوانند بدین صورة و اگر پنج خط بود آنرا ذو خمسة اضلاع خوانند و شکلش اینست و برین قیاس و هر جسم که یک سطح یا زیاده با و محیط شود آنرا شکل مجسم خوانند پس اگر شکل مجسم چنان بود که در میان آن نقطه توان فرض کردن که هر خط که از آن نقطه بمحیط آن جسم بر استقامة بکشند همه برابر باشند آن شکل را کره خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز و آن خطهای را انصاف اقطار و چون سطح مستوی کره را بدو پاره کند دایره حادث شود پس اگر این سطح بمرکز کره گذشته باشد آن دایره را عظیمه گویند و الا صغیره و زاویه کنج را گویند و آن دو قسم بود مسطحه و مجسمه مسطحه آن بود که از احاطه دو خط بسطح پیدا شود همچون سه کنج مثلث و چهار کنج ذو اربعة اضلاع و پنج کنج ذو خمسة اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی باشند که از اخراج هر دو چهار زاویه متساوی حادث شود آن زاویه را قائمه گویند و هر یک از آن دو خط عمود بر آن دیگر چنانکه درین شکل

و اگر زوایای مختلفه حادث شوند بزرگ را منفرجه و خوردتر را حاده گویند چنانکه درین شکل و مجسمه آن بود که از احاطه یک سطح یا زیاده بجسم پیدا شود همچون کنجهای خانه و اگر خطی بر سطحی قایم شود چنانکه هر خط که در آن سطح از موضع قیام برکشند استقامة اخراج کنند با آن خط بزاویه قائمه محیط شود آن خط بر آن سطح عمود بود و چون سطحی بر سطحی قایم شود چنانکه خطی بر هر دو سطح پدید آید آنرا فصل

از احاطه یک سطح زاویه مجسمه پیدا نشود

مشترک خوانند واز فصل مشترک هر خطی که بر یکی ازان دو سطح عمود سازند آن
عمود از سطح دیگر بیرون نیفتند هر یکی ازان دو سطح عمود باشند بران دیگر و چون
دو خط بر یکدیگر بر وجهی باشند که هر نقطه که بر یکی ازان دو خط فرض کنند
بعد هم ازان خط دیگر برابر باشد آن دو خط را متوازی گویند و دو سطح
نیز که بدین صفت باشند هم متوازی گویند و چون کره بر نفس خود حرکت
کند بعد از تمامی دوره هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند دایره رسم
کنند الا دو نقطه متقابل که انرا دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند
و خطی که واصل باشد میان دو قطب انرا محور گویند و این دوایر با
یکدیگر یا متحد باشند یا متوازی یکی از اینها عظیمه و انرا منطقه گویند و باقی
صغیره و این دوایر را مدارات این نقطها خوانند و دو قطب کره را
دو قطب هر یکی ازین مدارات نیز گویند بلکه هر دایره را که بر کره فرض
کنند خواه متحرک و خواه ساکن دو نقطه بران کره از دو طرف آن دایره
فرض توان کرد که بعد هر یک ازین دو نقطه از اطراف محیط آن دایره برابر باشد آن
دو نقطه را دو قطب آن دایره گویند **قسم دوم** انچه تعلق بطبیعیات
دارد جسم اگر از اجسام مختلفة الطبایع آمده باشد انرا مرکب
خوانند و الا بسیط گویند و آن منقسم شود بفلکی و عنصری فلکی
افلاک باشد و انچه درویست و اینهارا اجرام اثیری و عالم علوی گویند
و عنصری عناصر چهارگانه باشد که آن آتش و هوا و آب و خاکست
و اینهارا با انچه در ضمن اینهاست سفلی و عالم کون و فساد گویند
و مرکب منقسم شود بتام و غیر تام تام آن بود که حفظ صورت نوعی
خود تواند کند بقدر مدتی معتد به همچون معدنیات و نباتات و
حیوانات و غیر تام انکه چنین نبود همچون ابر و برق و میغ و مانند

آن دو که فلک منقسم شود به بسیط و آنرا متشابه نیز گویند و مختلف
و بسیط آن بود که هر نقطه که به آن حرکت متحرک باشد گرد مرکز آن فلک
در ازمنه متساوی بر زوایای متساوی احداث کند و بعبارت دیگر
از محیط آن فلک در ازمنه متساوی قسی متساویه قطع کند و مختلف
آن بود که نه چنین باشد و باز منقسم شود بمفرده و مرکبه مفرده آن
بود که از یک فلک صادر شود و مرکبه آن که از زیاده از یکفلک
صادر شود و هر حرکت مفرده بسیطه است و هر مختلف مرکب بود
اما هر بسیط مفرده نیست و هر مرکبه مختلف نه **مقاله دوم** در بیان
احوال اجرام علوی و آن شش است **باب اول** در بیان عدد افلاک
کلی و کیفیت ترتیب آن بدانکه عالم همه یک کره است و مرکزش مرکز
زمین و افلاک نه اند که در یکدیگر در آمده مانند تو یهای پیاز
چنانچه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکیست که در جوف
اوست ازان نه یکی فلک الافلاکست که محیط است بجمیع افلاک
و او را فلک اعظم و فلک اطلس نیز گویند دوم فلک البروج که جمیع
ثوابت در او اند سیم فلک زحل است و چهارم فلک مشتری
و پنجم فلک مریخ و ششم فلک آفتاب و هفتم فلک زهره و هشتم
فلک عطارد و نهم فلک قمر و در مشهور ابتدای شمار از فلک قمر است
پس فلک افلاک را فلک نهم گویند و بدین قیاس بفلک قمر منتهی میشود
فلکیات و در بطن او عناصر چهارگونه است اول کره آتش چنانچه
سطح محدب او مماس سطح مقعر فلک قمر است دوم کره هوا چنانکه
سطح محدب او مماس سطح مقعر کره آتش است سیم کره آب و چهارم
کره خاک و این هر دو بمنزله یک کره اند چه آب بر زمین احاطه تمام

فلک القمر وهو النیر الاصغر ثم فلک عطارد المسمی بالکاتب ثم فلک الزهره الملقب بالسعد الاصغر وهی مع عطارد تسمیان بالسفلیین ثم فلک الشمس وهو النیر الاعظم ثم فلک المریخ المسمی بالاحمر وهو النحس الاصغر ثم فلک المشتری وهو السعد الاکبر ثم فلک زحل المسمی بالکیوان وهو النحس الاکبر وهذه الثلثه تسمی العلویه وهی مع النیرین تسمی السبعه السیاره ثم فلک الثوابت وهی ما عدا السیاره ثم فلک الافلاک یسمی بالفلک الاعظم لکونه اوسع الافلاک والفلک الاطلس لکونه خالیا عن الکواکب کالاطلس الخالی عن النقوش وهو الفلک المحیط بجمیع الاجسام شرح چغمینی

نکرده بلکه قریب ربعی از کره زمین ظاهر است چنانکه یک سطح مستدیر یعنی سطح مقعر هوا این هر دو کره محیط شده است و بلندیها و پستیها که در روی زمین است او را از کرویت حسی بیرون نمی برد بجهت آنکه نسبت بزمین قدر محسوس ندارد و صورت افلاک و عناصر بدین گونه است هر دایره بجای سطحی است و میان هر دو دایره جای فلکی یا عنصری

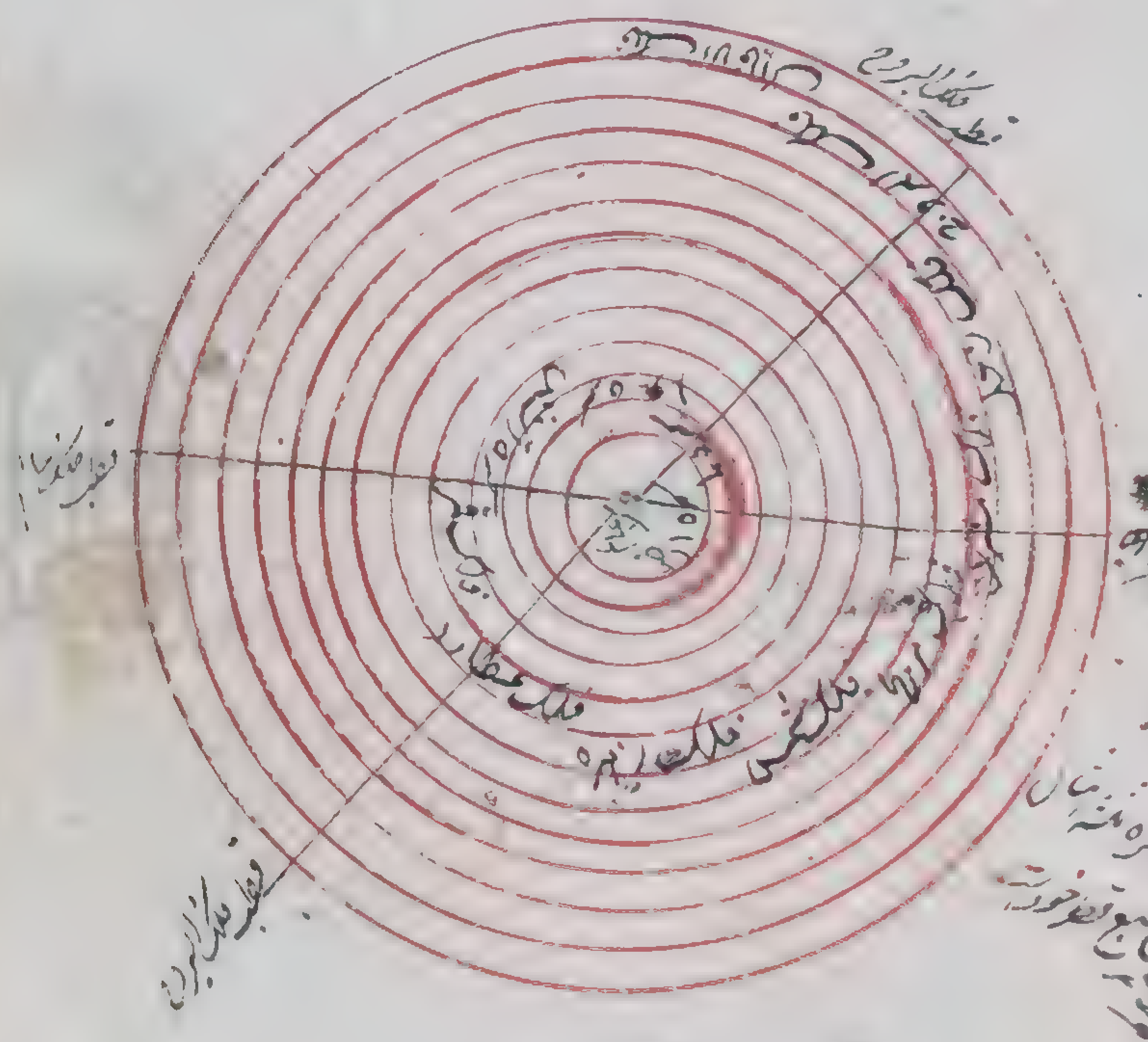

باب دوم در بیان دوایر مشهوره از عظام و صغار و قوسهای مشهوره محیط هر دایره را سیصد و شصت قسم متساوی قسمت کنند و قطر

هر دایره را بصد و بیست و هر قسمی را درجه گویند و باز درجه را بشصت قسم متساوی بخش کنند و هر یکی را دقیقه گویند و باز هر دقیقه را بشصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و همچنین ثالثه و رابعه تا آن قدر که حاجت افتد قسمت کنند و هر قوسی را که کمتر از نود درجه باشد باقی او را تا نود تمامی قوس گویند و از دوایر عظام مشهور اول منطقه فلک اعظم است و آنرا معدل النهار نیز گویند و دو قطب او را دو قطب عالم گویند یکی را که در جانب بنات النعش است قطب شمالی گویند و دیگری را قطب جنوبی دوم منطقه فلک ثوابت است و منطقه البروج و فلک البروج نیز گویند و او تقاطع کند با معدل النهار بدو نقطه که آن دو نقطه را نقطه اعتدال گویند و سیم دایره ماره باقطاب اربعه است و آن عظیمه باشد که بچهار قطب این دو منطقه گذرد و اقصر قوسی که ازین دایره در میان این دو منطقه یا در میان این دو قطب افتد آنرا میل کلی گویند و چهارم دایره میل است و آن عظیمه باشد که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب معدل النهار گذرد و قوسی ازین دایره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار افتد از جانب اقرب آن را میل اول آن جزو گویند و قوسی ازین دایره که میان مرکز کوکب و معدل النهار افتد از جانب اقرب آن را بعد آن کوکب گویند پنجم دایره عرض است و آن عظیمه باشد که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب فلک البروج گذرد و قوسی ازین دایره که میان جزو فلک البروج و معدل افتد از جانب اقرب آنرا میل ثانی آن جزو گویند و آنچه میان مرکز کوکب و منطقه البروج افتد از جانب اقرب آنرا عرض آن کوکب گویند و ششم

دایره افق است وان عظیمه باشد که یک قطب او سمت الراس باشد و دیگر قطب سمت القدم و مراد بسمت الراس نقطه است از فلک که خطی که از مرکز عالم بر استقامت قامت شخصی گذرد بدان نقطه منتهی شود و مقابل او سمت القدم بود و این دایره فلک را بدو نیمه کند یکی ظاهر و مرئی و آن نیمه بود که در جانب سمت راس بود و دیگری خفی و غیر مرئی و آن نیمه بود در جانب سمت قدم بود و بدین دایره طلوع و غروب کواکب معلوم شود و تنصیف معدل النهار کند بدو نقطه یکی را نقطه مشرق و مشرق اعتدال گویند و دیگری را نقطه مغرب و مغرب اعتدال گویند و خطی که واصل باشد میان این دو نقطه آن خط را خط مشرق و مغرب گویند و منطقة البروج را تنصیف کنند بدو نقطه یکی را طالع و دیگری را غارب و سابع گویند و قوسی از این دایره که میان جزوی از فلک البروج با مرکز کوکب و میان نقطه مشرق افتد از جانب اقرب آن را سعه مشرق گویند و قوسی از این دایره که میان جزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و نقطه مغرب افتد آن را سعه مغرب گویند و پنجم دایره نصف النهار است وان عظیمه باشد که بر دو قطب افق و بر دو قطب معدل النهار گذرد و افق را تنصیف کند بدو نقطه که یکی را که بقطب شمالی نزدیکتر باشد نقطه شمالی گویند و دیگری را نقطه جنوب گویند و خط واصل میان این دو نقطه را خط نصف النهار گویند و دو قطب او دو نقطه مشرق و مغرب باشد و منطقة البروج را تنصیف کند بر دو نقطه یکی را که فوق الارض است عاشر و وتد السماء و دیگری را رابع و وتد الارض گویند و نیز تنصیف کند هر یک نصف ظاهر و نصف خفی از معدل النهار را و قوسی از این دایره

که میان قطب معدل و دایره افق یا میان قطب افق و دایره معدل افتد از جانب اقرب آن را عرض آن بلد گویند و ششم دایره مشرق و مغرب است و دایره اول السموت نیز گویند وان عظیمه باشد که بر دو قطب افق و بر دو قطب نصف النهار گذرد و دو قطب این دایره دو نقطه شمالی و جنوب باشد و هفتم دایره وسط السماء و رویت است وان عظیمه باشد که بر دو قطب فلک البروج و دو قطب افق گذرد و دو قطب او دو نقطه طالع و غارب باشد و او تنصیف کند هر یک از نصف ظاهر و نصف خفی از فلک البروج را و قوسی از این دایره که میان افق و قطب فلک البروج یا میان فلک البروج و قطب افق افتد از جانب اقرب آن را عرض اقلیم رویت گویند و هشتم دایره ارتفاع است و آن عظیمه بود که بر دو قطب افق بگذرد و بنقطه مفروضه از فلک البروج و افق را قطع کند بدو نقطه این دو نقطه را نقطه سمت گویند و بدین سبب این دایره را دایره سمتیه نیز گویند و خط واصل میان این دو نقطه را خط سمت گویند و قوسی که از این دایره میان نقطه مفروضه و افق افتد از جانب اقرب آن را ارتفاع این نقطه گویند و قوسی از افق که میان این دایره و اول السموات افتد از جانب اقرب آن را قوس سمت آن نقطه مفروضه گویند و سمت ارتفاع این نقطه نیز گویند و از دوایر صغار مشهوره مدارات میول است و مدارات یومی نیز گویند و آن صغاری بود که موازی معدل که مرسوم شود از حرکت نقطهای مفروضه مانند اگر آن نقطه فوق الارض باشد و انحطاط آن نقطه گویند اگر این نقطه تحت الارض باشد مراکز کواکب و غیرها بحرکت معدل و هر یک

عرض م

اگر آن نقطه فوق … ان نقطه گویند اگر تحت الارض باشد

میول از ایها گویند که از خط استوا گذشته این مدارات گشت به بلد میل اعظم

کواکب و غیرها

وتفاضل میان هر یک از قوس النهار و قوس اللیل کوکب و میان نصف دور که صد و هشتاد درجه بود که قوس النهار و قوس اللیل خط استوا است هر دو را
بقدر ضعف تعدیل النهار که مجموع تعدیل النهار جانب مشرق و تعدیل النهار جانب مغرب است مثلا هرگاه که قوس النهار دویست درجه بود تعدیل
النهار ده درجه خواهد بود و نصف قوس النهار این موضع از قوس النهار خط استوا بیست درجه و جای او قوس النهار کوکب صد و شصت درجه باشد تعدیل
النهار ده درجه بود و نصف قوس النهار خط استوا بیست درجه

مدار نقطه گویند که از حرکت او مرتسم شده باشد و از مدار مرکز کوکب
آنچه فوق الافق باشد قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الافق باشد
قوس اللیل او و آنچه میان افق و میان دایره میلی که بنقطه مشرق و مغرب
گذرد واقع میشود آنرا تعدیل النهار آن کوکب گویند و تفاضل میان
هر یک از قوس النهار و قوس اللیل کوکب و میان نصف دور
بقدر ضعف تعدیل النهار آن کوکب بود و آنچه میان مرکز کوکب
و افق واقع شود ازاد اپر گویند و مدارات عروض کواکب
و آن صغار است موازی فلک البروج که مرتسم شود از نقطهای مفروضه
بحرکت فلک ثامن و مقنطرات است و آن صغاری بود موازی
افق آنچه فوق الافق باشد مقنطرات ارتفاع گویند و آنچه تحت الافق
مقنطرات انحطاط گویند و از مقنطرات یکی که مماس سطح ارض
باشد آنرا افق حسی گویند و افق مذکور را افق حقیقی و باقی
قسی مشهوره مانند طول بلد و تقویم کوکب و امثال آن هر یکی در محلی
که تقریب اقتضا کند بیان کرده خواهد شد باب سیم در بیان
هیئات و حرکت فلک نهم و هشتم یعنی فلک الافلاک و فلک البروج و
کیفیت قسمت فلک به بروج و ذکر شمه از حال ثوابت هر یک از این دو فلک
محیط شده است بدو سطح متوازی که مرکز ایشان مرکز عالم است
و در فلک نهم هیچ ستاره نیست و جمیع ثوابت در ثخن فلک هشتم
مرکوزاند و فلک نهم در قریب شبانه روزی دوره تمام کند و حرکت
او از مشرق بمغرب باشد و فلک هشتم در هفتاد سال درجه تمام
قطع کند چنانکه در بیست و پنجهزار و دویست سال یکدور تمام
کند و حرکت او از مغرب بمشرق باشد و منطقه او چنانکه سبق ذکر

یافته

یافته با معدل النهار تقاطع کند بدو نقطه یکی از آن دو نقطه که چون کوکب بحرکت
غربی از او درگذرد و در جانب شمال شود اعتدال ربیعی گویند و آن
دیگر را اعتدال خریفی و غایت بعد از این دو دایره یعنی میل کلی را بارصاد
مختلف یافته اند بحسب رصد ایلخانی سه درجه و سی دقیقه و
هفده ثانیه و دو نقطه را از فلک البروج که آنجا غایت بعد است دو نقطه
انقلاب خوانند یکی را که از جانب شمال است نقطه انقلاب
صیفی خوانند و آن دیگر را نقطه انقلاب شتوی پس منطقه البروج
به این چهار نقطه دو نقطه اعتدال و دو نقطه انقلاب بچهار ربع
منقسم شود و مدت مکث آفتاب در هر ربعی فصلی باشد از فصول
چهارگانه مشهوره و بر هر یک از دو ربع متلاصق از این ارباع
چهارگانه دو نقطه توهم کرده اند که این ربع به آن دو نقطه به سه قسم
برابر منقسم شود پس شش دایره عرض گذرانیده اند یکی از این شش
بدو نقطه اعتدال گذشته است و چهار دیگر بچهار نقطه متوهم و لا محاله
فلک البروج و سایر افلاک کلی بسطوح موهومه این شش دایره و
سطح دایره ماره با قطاب اربعه بدوازده قسم برابر منقسم
شود و هر یک از این دوازده قسم را برج گویند و طول هر برجی سی
درجه باشد و عرض صد و هشتاد درجه باشد سه از این بروج و آن
حمل و ثور و جوزا است ربیعی بود یعنی مدت مکث آفتاب
در این سه برج فصل ربیعی باشد و سه دیگر و آن سرطان و اسد
و سنبله صیفی و سه دیگر و آن میزان و عقرب و قوس است
خریفی باشد و آن سه باقی و آن جدی و دلو و حوت است شتوی
و چون کوکبی از حمل و ثور و جوزا برین ترتیب بگذرد گویند بر

توالی حرکت کرد واگر برخلاف این ترتیب حرکت کند گویند برخلاف

برخلاف توالی حرکت کرد وچون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند وکان غربی همه بر توالی باشد و باید دانست که کواکب ثابته از کثرت بحدیست که احصاء آن ممکن نیست اما علما این فن را از آنجمله یکهزار وبیست و دو ستاره را رصد کرده اند و مواضع انها از فلک البروج تعیین کرده اند واز برای تعریف وتعیین آن کواکب چهل وهشت صورة توهم کرده اند چنانکه بعضی ازین کواکب بر نفس این صورة واقع میشود وبعضی بر خطوطی که آن صور از آن خطوط متوهم میشوند یا درمیان آن خطها واینها را کواکب داخل صور میگویند وچون خواهد که ازین کواکب خبر دهند گویند کوکبی بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا بر پای راست اوست وبدین قیاس وبعضی بیرون ازین صورة واقع شوند اینها را کواکب خارج این صور گویند وچون ازین کواکب بالقرب وسابق صورة هست خواهند که خبر دهند گویند کوکبی که بقرب ای فلان صورة است وبدین قیاس وازین صور چهل وهشت گانه بیست ویکی در جانب شمالست از منطقه البروج وپانزده در جانب جنوب ودوازده بر نفس منطقه ونامهای بروج دوازده گانه ازین صور گرفته اند باب چهارم در هیآت افلاک کواکب هفتگانه که سیاره خوانند آفتاب را دو فلک است هردو متوازی السطحین یکی را ممثل خوانند مرکزش مرکز عالم بود ومنطقه این در سطح منطقه البروج ودیگر را خارج مرکز گویند در ثخن این ممثل داخل بود

ومرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش هم در سطح منطقه البروج بود وسطح محدب او مماس محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه وآنرا اوج گویند ومقعرش نیز مماس مقعر فلک ممثل بود بر نقطه مشترکه وآنرا حضیض گویند ولا محاله از ممثل بعد از افراز خارج مرکز دو کره مختلف الثخن باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز ودیگری محاط خارج مرکز ورقت محیط از جانب اوج بود وغلظش از جانب حضیض ورقت وغلظ محاط بر عکس واین دو کره متمم گویند وشمس جسمی بود کری مصمت مرکوز در ثخن خارج مرکز چنانچه سطح او مماس هردو سطح خارج مرکز شود بدو نقط وهیآت کواکب علوی یعنی زحل ومشتری ومریخ وفلک زهره بعینها مثل فلک شمس است وهیچ تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه هر یک ازینها را فلکیست مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز او چنانچه آفتاب در ثخن خارج مرکز خود بی تفاوتی وآنرا فلک تدویر خوانند وهر یک ازین کواکب چهارگونه مرکوز اند در تدویر چنانچه سطح تدویر وکوکب بیک نقطه مماس شده اند ودیگر آنکه منطقه خارج مرکز این کواکب نه در سطح منطقة البروج است بلکه منطقة البروج را قطع میکند بر دو نقطه متقاطر یعنی دو نقطه که بر دو طرف قطری از اقطار فلک البروج اند وذکر این بعد ازین خواهد آمد وفلک خارج مرکز را در غیر آفتاب فلک حامل گویند وهیآت فلک قمر بعینه مثل هیآت افلاک کواکب چهارگونه است وتفاوتی نیست الا بدو چیز یکی آنکه قمر را فلکی که حامل در ثخن اوست منطقه او نه در سطح منطقه فلک البروج است بلکه مایلست از سطح او وبا حامل در یک سطح اند وبدین جهت این فلک را فلک مایل گویند

دوم آنکه قمر را فلکی دیگر بود متوازی السطحین محیط بفلکی که حامل در ثخن اوست
و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقة البروج و آنرا فلک جوزهر
گویند و هیات فلک عطارد را از هیات افلاک کواکب چهارگانه بدو چیز تفاوت
دارد یکی آنکه در عطارد فلکی که حامل در ثخن اوست و آنرا مدیر گویند مرکزش
مرکز عالم نیست و منطقه اش در سطح منطقة البروج نه بلکه با حامل در یک
سطح اند و دوم آنکه عطارد را فلکی دیگر است که مدیر در ثخن اوست
بهمان طریق که حامل در ثخن مدیر یعنی محدب مماس محدب بر نقطه
مشترکه و همچنین مقعر مماس مقعر و مرکزش مرکز عالم است و منطقه اش
در سطح منطقة البروج است و آنرا فلک ممثل عطارد گویند و لا محاله عطارد
را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر و آنرا اوج مدیر
گویند و دیگر مشترک میان مدیر و حامل و آنرا اوج حامل گویند و دو
حضیض بهمین طریق و صورة افلاک بحسب سطح بدین گونه باشد

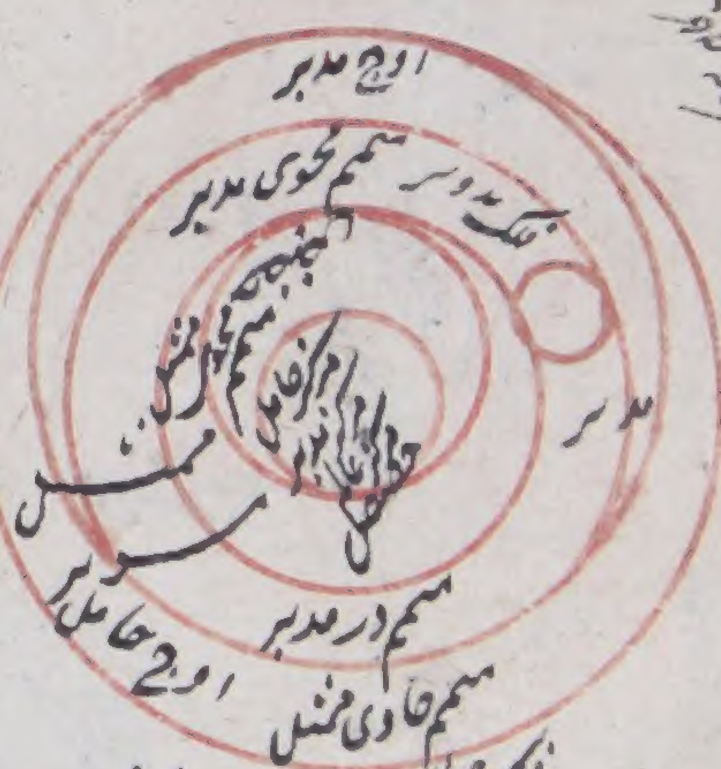

باب پنجم در حرکات افلاک کواکب سیاره حرکات این افلاک
بعضی از مغرب بمشرق است و بعضی بر عکس اما آنچه از مغرب بمشرق است
از آنجمله حرکات افلاک ممثلهاست و آن مساوی حرکت فلک ثوابت
بود و باین حرکه جمیع اوجات حرکه کنند الا اوج قمر و اوج حامل عطارد
و حرکة خارج مرکز شمس است و آن نیز شبانه روزی پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثانیه باشد و حرکة افلاک حامل است و آن مر زهره را مساوی
حرکة خارج مرکز شمس است و عطارد را ضعف آن و زحل را هر شبانه
روزی دو دقیقه و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را
سی و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه و قمر را بیست و چهار
درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه باشد و آنچه از مشرق

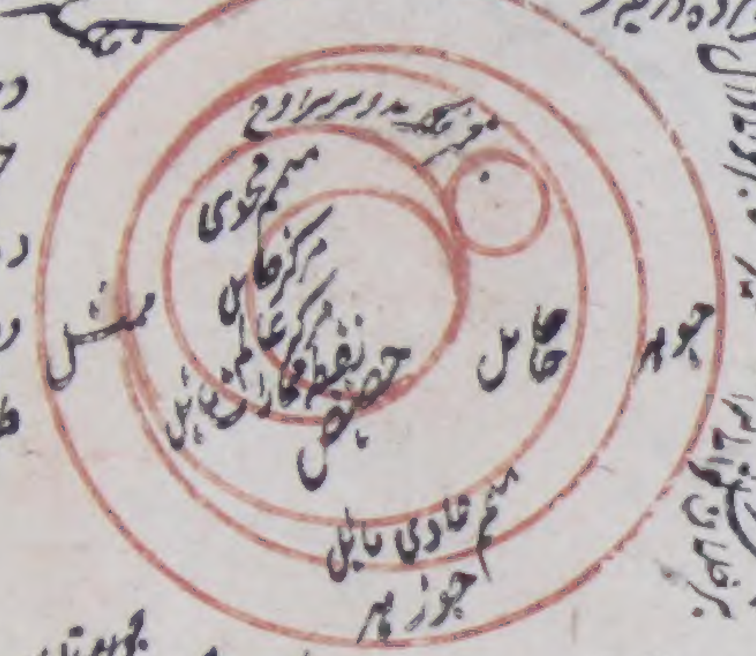

افلاک علویه و زهره

بمغرب است از آنجمله حرکه مدیر عطارد است و آن مثل حرکه خارج مرکز است
و حرکه جوزهر قمر است و آن هر شبانه روزی سه دقیقه و یازده ثانیه باشد
و حرکه مایل قمر است و آن هر شبانه روزی یازده درجه و نه دقیقه و
هفت ثانیه باشد و اما تداویر چون شامل ارض نیستند لا جرم
اگر اعالی آنها بر توالی حرکه کنند اسافل بر خلاف توالی حرکه کنند
چنانچه در متحیره است یعنی پنج کوکب غیر قمر و اگر بر اعالی بر خلاف
توالی باشد اسافل بر توالی خواهد بود چنانچه در قمر است و اولی آنست
که اعالی را اعتبار کنند و حرکه تدویر قمر را در حرکات مشرقی شمرند
و باقی را در حرکات غربی و حرکه تدویر را خاصه نیز گویند
و قمر را در شبانه روزی سیزده درجه و سه دقیقه و پنجاه و چهار
ثانیه باشد و هر یک از کواکب علوی را بقدر فضل حرکه خارج مرکز
شمس بر حرکه حامل او باشد و زهره سی و شش دقیقه و پنجاه
و نه ثانیه و عطارد را سه درجه و شش دقیقه و بیست و چهار
ثانیه باشد باب ششم در بیان احوال که عارض میشود
سیارات را و آن چهار فصل است فصل اول در آنچه کواکب را
در طول عارض میشود طول کوکب و تقویم کوکب قوسی بود از منطقة البروج
میان اول حمل و موضع کوکب در طول بر توالی و مراد بموضع کوکب
در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی
منتهی شود اگر کوکب را عرض نبود و الا نقطه تقاطع دایره عرضی بود که
بطرف خط مذکور گذرد و تقاطع کند با منطقة البروج یعنی اقرب
تقاطعین بطرف خط مذکور و این خط مذکور را خط تقویم نیز خوانند
و حرکتی که کوکب باین حرکت این قوس را قطع کند حرکه طولی و حرکه

و حرکة تقویمی نیز خوانند و چون هر یکی از سیارات را افلاک متعدد است و حرکات
هم متشابه به گرد مرکز عالم نیست لا جرم حرکة تقویمی سیارات مختلف باشد
مثلا شمس را دو فلک است یکی را ممثل گویند و حرکة او گرد مرکز خودش
متشابه است که مرکز عالمست و دیگر خارج مرکز و حرکة او گرد مرکز عالم متشابه
نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است و قمر را چهار فلک است یکی جوزهر
و دوم مایل و حرکة هر دو حول مرکز عالم متشابه است سیوم حامل و حرکة او
نیز گرد مرکز عالم متشابه است اگرچه قیاس اقتضا میکند که حرکة
او گرد مرکز خودش متشابه باشد اما برصد و حساب معلوم کرده اند که
حرکة او نیز گرد مرکز عالم متشابه است و این یکی از مشکلات این
فن است و چهارم فلک تدویر است و حرکة او حول مرکز عالم متشابه
نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است و هر یک از علویه و زهره
را سه فلک است یکی ممثل و حرکة او حول مرکز خودش که مرکز عالم است
متشابه است و دوم فلک حامل است و حرکة او نه متشابه حول
مرکز خودش است و نه حول مرکز عالم بلکه حول نقطه متشابه است که از مرکز
حامل در جانب اوج بمقدار بعد مرکز حامل از مرکز عالم دور است بر همان
سمت یعنی بر خط مار بمراکز و این نیز یکی از مشکلات این فن است
و سیوم فلک تدویر است و حرکة او نیز حول مرکز عالم متشابه نیست
بلکه حول مرکز خودش متشابه است و عطارد را چهار فلک است یکی ممثل
و حرکة او متشابه است گرد مرکز خودش که مرکز عالمست و دوم
مدیر و حرکة او متشابه است گرد مرکز خودش نه گرد مرکز عالم سیوم
حامل و حرکة او متشابه نه گرد مرکز خودش و نه گرد مرکز عالم و نه گرد
مرکز مدیر بلکه گرد نقطه متشابه است که در منتصف مابین مرکز عالم

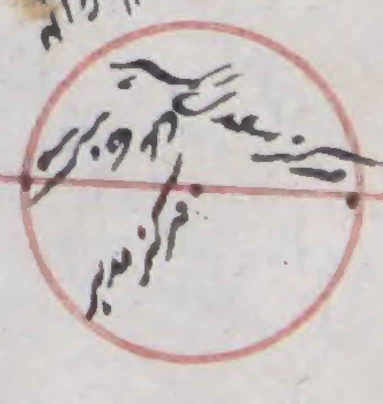

و مرکز مدیر است و بعد آن نقطه از مرکز مدیر مساوی بعد مرکز حامل است
از مرکز مدیر و این یکی دیگر از مشکلات این فن است و در متحیره این
نقطه را که حرکة حامل گرد او متشابه است مرکز معدل المسیر گویند و چهارم
فلک تدویر و حرکة او متشابه است گرد مرکز خودش نه گرد مرکز عالم
و چون سیارات را حرکة تقویمی نسبت بمرکز عالم مختلف بود اهل این
فن برای ضبط تقویم ایشان اوساط و تعدیلات اثبات کرده اند
و وسط در غیر قمر قوسی بود از ممثل محصور میان اول حمل و طرف خط
وسطی بر توالی و در قمر از منطقه مایل میان نقطه محاذی اول حمل
و طرف خط وسطی بر توالی و مراد بخط وسطی در قمر خطی بود که از مرکز
عالم بمرکز تدویر قمر گذرد و بمنطقه مایل منتهی شود و در شمس خطی
بود که از مرکز عالم بیرون آید بموازاة خطی که از مرکز خارج بمرکز
شمس گذرد و در متحیره خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید بموازاة
خطی که از مرکز معدل المسیر بمرکز تدویر گذرد و حرکتی که خط وسطی
به آن حرکة این قوس وسط را قطع کند حرکة وسطی خوانند و آن در شمس
و متحیره سوی عطارد بمقدار مجموع حرکة ممثل و حرکة خارج مرکز است
و در قمر بمقدار فضل حرکة حامل است بر توالی بر مجموع حرکة جوزهر
و مایل بر خلاف توالی و در عطارد بمقدار فضل مجموع حرکات
ممثل و حامل است بر توالی بر حرکة مدیر بر خلاف توالی
و اما تعدیلات شمس را جز یک تعدیل نبود و آن قوسی بود
از ممثل میان طرف خط وسطی و میان طرف خط تقویمی و مادام
که شمس در نصف هابط بود یعنی از اوج بحضیض رود تعدیل
را از وسط نقصان باید کردن تا تقویم حاصل شود و مادام که در نصف صاعد بود

یعنی از حضیض باوج رود یعنی در نصف مقابل تعدیل بوسط باید افزود تا تقویم
حاصل گردد و این شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود و در متحیره نیز بمثل این
تعدیل حاجت افتد چه حرکات حوامل ایشان نیز حول مرکز عالم متشابه
نیست پس قوسی از ممثل که محصور باشد میان خط وسطی و خطی که از مرکز عالم
بمرکز تدویر بگذرد و آن تعدیل
ثالث گویند مادام که مرکز تدویر
در نصف هابط باشد یعنی از اوج
بحضیض رود از وسط نقصان
باید کردن و مادام که مرکز تدویر
در نصف صاعد باشد یعنی از
حضیض باوج رود بر وسط باید افزود تا مرکز معدل حاصل شود و در قطار د
اوج و حضیض مرئی را اعتبار کرده اند و در قمر باین تعدیل حاجت
نباشد چه حرکت حامل او حول مرکز عالم متشابهه است و باز قمر
و متحیره را تعدیل دیگر است که موجب آن تدویر بود و بیانش آنست
که موقع خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر بگذرد و ما آنرا خط مرکز معدل
گوئیم و در قمر بمجرد معرفت وسط او معلوم شود و در متحیره بوسیله تعدیل
که مسبوق ذکر یافت معلوم میشود اگر همین خط بمرکز کوکب نیز
گذشتی در استخراج تقویم به تعدیل دیگر حاجت نبودی چه همین
خط بعینه خط تقویم میشود اما این خط بمرکز کوکب نمی گذرد
مگر در دو حال یکی آنکه کوکب در ذروه مرئی باشد دوم آنکه کوکب در
حضیض مرئی باشد و مراد بذروه و حضیض مرئی دو نقطه تقاطع خط
مذکور است با محیط تدویر آنکه دورتر است از مرکز عالم و ذروه